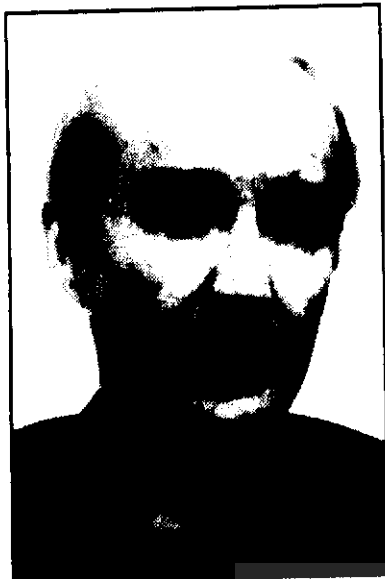


در گفتگو با دکتر علی‌اشرف صادقی  
(استاد گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران)



حسین صافی: گونه‌های زبانی را می‌توان از نظر اجتماعی و جغرافیایی تقسیم‌بندی کرد. گونه‌های اجتماعی زبان در مبحث جامعه‌شناسی زبان مطرح و مطالعه می‌شوند، در حالی که زبان، گویش و لهجه از گونه‌های جغرافیایی زبان هستند. این سه گونه زبانی را چگونه تعریف می‌کنید؟

دکتر علی‌اشرف صادقی: تعریف زبان از نظر زبان‌شناسی مشخص است. به طور کلی، هر نوع وسیله ارتباطی آوایی که انسانها به کار ببرند و دو بار تقطیع شود، زبان نامیده می‌شود؛ تقطیع اول، تقطیع واحدهای بزرگتر به واحدهای معنادار، و تقطیع دوم، تقطیع تکواژها به واحدهای ممیز معنی و فاقد معنی است. حالا اینکه منشأ آن زیست‌شناختی است، یعنی در نتیجه تکامل ذهن بشر به وجود آمده، یا یک نهاد اجتماعی، این جای بحث دارد. ولی به هر حال می‌بینیم زبانهای متفاوت وجود دارند، مثل زبان فارسی یا عربی یا انگلیسی یا آلمانی که مردم هر جامعه‌ای، یکی از آنها را یاد می‌گیرند و به کار می‌برند. زبان به این شکلش، قراردادی است. حالا یک نفر می‌تواند این قرارداد را عوض کند و مثلاً تا امروز فارسی حرف می‌زده و بعد که به آمریکا می‌رود باید با آنها که این کد، یعنی فارسی را ندارند، با کد خودشان ارتباط برقرار کند؛ یعنی قرارداد اجتماعی عوض می‌شود. بنابراین، از این تعریف کلی که بگذریم - که این شامل هر نوع گویشی هم

می‌شود، خواه زبانهای رسمی و خواه زبانهای غیر رسمی و محلی - اگر در مقابل گویش و گونه بخواهیم زبان را تعریف کنیم، باید بگوییم زبان عبارت است از شکل رسمی و نهادینه شده‌ای که دستگاه‌های سیاسی، خبری و ارتباطی (چه روزنامه‌ها و چه صدا و سیما) و کتابهای علمی و عموم درس‌خوانندگان یک جامعه، آن را در ارتباط با هم به کار می‌برند و در حقیقت، اگر کسانی باشند که در مناطق خودشان به زبانها و گویشهای دیگری صحبت می‌کنند، وقتی می‌خواهند با سایرین ارتباط برقرار کنند، ناگزیرند از این ابزار ارتباطی یعنی زبان رسمی و معیار استفاده کنند. ناچار، این زبان بایستی رنگ محلی نداشته باشد؛ زیرمعیار نباشد، فوق‌معیار هم نباشد تا ارتباط به بهترین وجه برقرار شود. به همین جهت است که کتابهای علمی باید کاملاً به زبانی شفاف نوشته شده باشند؛ فاقد تأثیرات محلی باشند؛ زبانشان فوق‌معیار، یعنی ادبی، یا زیرمعیار، یعنی عامیانه و شکسته هم نباشد. اگر این تعریف زبان باشد، آن وقت باید ببینیم که گویش چیست. گویش، هر شکلی از این ابزار ارتباطی است که در نقاط مختلف یک کشور بین گروهی از اتباع آن کشور رایج است و جنبه رسمی ندارد. حتی ممکن است در پایتخت هم در بعضی کشورها گویشی وجود داشته باشد که با زبان رسمی، متفاوت باشد. فکر می‌کنم این مسئله در بعضی از کشورهای آفریقایی و بعضی از کشورهای تازه تأسیس یافته پیش می‌آید که در آنها عده‌ای می‌خواهند یک زبان رسمی ایجاد کنند. این زبان رسمی ممکن است تلفیقی از گویشهای مختلف آن کشور باشد. برای اینکه همه مردم بتوانند از آن استفاده کنند و راضی باشند، چند گویش را با هم تلفیق می‌کنند و یک زبانی از آن درست می‌کنند و می‌گویند این زبان رسمی ماست. پس گویشی که در پایتخت به آن صحبت می‌شود یک چیز است و زبان رسمی آنها چیز دیگر. احتمال می‌دهند که در آغاز دوره ساسانی در ایران هم چنین اتفاقی افتاده باشد، چون آن شکلی از زبان که در نوشته‌های مانوی به کار رفته دقیقاً گویش جنوب ایران از خوزستان تا کرمان است، ولی آنچه امروز به آن پهلوی می‌گویند دارای یک مقدار عناصر و واژه‌های شمالی یعنی پهلوی اشکانی هم هست. بعضی هم این حدس را زده‌اند که ممکن است این تأثیر، تدریجی بوده. می‌گویند اگر چنین نیست پس چرا در دست‌نوشته‌های مانوی که به زبان مردم آن منطقه بوده این تأثیر نیست. به همین دلیل می‌گویند احتمال دارد وقتی که ساسانیان حکومت را از اشکانیان گرفتند عمداً یک مقداری از عناصر را از زبان آنها وارد زبان خود کردند تا وحدت ملی ایجاد شود. کم‌اینکه در افغانستان هم که فارسی‌زبان رسمی است، یک مقداری اصطلاحات اداری و رسمی دولتی را از زبان پشتو گرفته‌اند. ولی مردم خود کابل وقتی با همدیگر حرف می‌زنند این اصطلاحات را به کار نمی‌برند و فقط در نوشته‌ها

گوش عبارت است از آنچه بین گروهی از اتباع یک کشور، در یک نقطه یا نقاطی از کشور به کار می‌رود و جنبه رسمی هم ندارد. ممکن است به آن شعر هم سروده شود؛ داستان هم نوشته شود؛ برنامه‌های رادیو - تلویزیونی هم به آن گوش اجرا شود، ولی همان گویندگان وقتی که می‌خواهند بنویسند یا با سایر اتباع کشور ارتباط برقرار کنند، به سراغ زبان رسمی می‌روند. اگر آن گوشها با زبان رسمی هم منشأ باشند، تا وقتی که بین سخنگویان این گوشها و سخنگویان زبان رسمی که از این گوشها اطلاعی ندارند ارتباط برقرار نشده، ما از نظر زبان‌شناسی می‌توانیم به آن گوشها، زبان بگویم، مانند کردی و فارسی که از یک منشأ هستند.

### منظورتان فهم متقابل است؟

- بله. اگر یک کرد فارسی نداند و ما به فارسی حرف بزنیم همین حالت پیش می‌آید. البته بعضی عناصر مشترک هم وجود دارد. اما اگر فهم متقابل ایجاد شود و ارتباط بین این دو دسته سخنگو برقرار شود (مثلاً بین سخنگویان تهرانی و شیرازی و مشهدی) و اختلافاتی در سطح واج‌شناسی، آواشناسی، واژگان و حتی صرف وجود داشته باشد، ولی این اختلاف در امر ارتباط ایجاد اختلال نکند، اینها را ما «گونه» می‌گوییم. یعنی فارسی‌های شیرازی و مشهدی و قمی در مقابل فارسی تهرانی که شکل گفتاری فارسی نوشتاری است و الآن معیار حساب می‌شود و همه مردم شهرها سعی می‌کنند به این شکل از زبان صحبت کنند، گونه محسوب می‌شوند. اما از نظر تاریخی و ریشه‌شناسی می‌دانیم که همه این گوشهای کردی و مازندرانی و گیلکی و بلوچی و لری از زبانهای ایرانی باستان منشعب می‌شوند و نهایتاً یک منشأ واحد دارند. در نتیجه همان طور که زبان‌شناسان غربی هم گفته‌اند، گاهی اوقات به دلایل سیاسی مجبور می‌شویم تعریف زبان‌شناختی زبان و گوش را کنار بگذاریم. فرضاً زبان نروژی و دانمارکی در حقیقت یک زبان واحد هستند، ولی از نظر سیاسی دو گونه یا گوش از یک زبان به شمار می‌آیند، چون هیچ کدام از سخنگویان این دو زبان حاضر نمی‌شوند که بگویند زبان ما گویشی از آن دیگری است. همین حالت الآن بین فارسی ایران و فارسی تاجیکی و فارسی دری افغانستان وجود دارد. اینجا بد نیست این توضیح را بدهم که افغانها از ۱۳۴۵ به این طرف به دلایل سیاسی، اسم زبان خودشان را دری گذاشته‌اند. خوب ما هم در ابتدا، در قرون اولیه اسلامی به فارسی خودمان می‌گفتیم فارسی دری، یعنی فارسی پایتختی. چون در زبان ساسانیان به پایتخت می‌گفته‌اند «در». کلمه «دربار» هم از همین

کلمه گرفته شده است. یعنی فارسی دری، گویش تیسفون بوده. این زبانی که من الآن دارم با آن صحبت می‌کنم از پایتخت ساسانیان یعنی مدائن یا تیسفون که در کنار دجله است (مرز ایران آن موقع کنار دجله بوده)، می‌آید و به خراسان منتقل می‌شود و در همه ایران پخش می‌شود و می‌شود زبان رسمی بعد از اسلام. این اسمش فارسی دری است. حالا ما فارسی‌اش را گرفته‌ایم و دری‌اش افتاده؛ آنها دری‌اش را گرفته‌اند و فارسی‌اش افتاده. پس اصلاً یک زبان است. این هم که در تاجیکستان به زبان خودشان تاجیکی می‌گویند، تا آخر قرن نوزدهم اصلاً این اصطلاح وجود نداشت. خودشان همه می‌گفتند زبان ما فارسی است و در نوشته‌هایشان هم هست. صدرالدین عینی هم که بزرگترین نویسنده تاجیکستان است می‌گوید من به فارسی می‌نویسم. متنها فارسی او هم یک گونه‌ای از فارسی است. بعد که روسها آمدند و خواستند در اتحاد شوروی ملت‌سازی کنند، به اینها گفتند شما که خودتان را تاجیک می‌نامید، بنابراین زبانتان هم تاجیکی است و با فارسی فرق دارد. خیلی هم سعی کردند زبان گفتاری را وارد نوشتار کنند، ولی نشد و الآن باز تاجیکها دارند کوشش می‌کنند که زبانشان به زبان ما نزدیک شود. افغانها هم که آگاهانه کوشش نمی‌کنند، خواه ناخواه تقریباً تمام کتابها و نوشته‌هایشان از اینجا می‌رود. نگاه شعرايشان به شعرای ماست؛ به سبک ما شعر می‌گویند؛ نویسندگانشان هم همینطور و دانشمندانشان به همین صورت. ولی زبان آنها رنگ محلی دارد. تلفظهای محلی به تدریج رنگ می‌بازد. اینها به دلایل سیاسی سه زبان هستند و سه نام پیدا کرده‌اند. ما هم در نتیجه می‌گوییم از نظر سیاسی سه زبان رسمی در این سه کشور وجود دارد و تعدادی گویش مشتق از آنها. بعضی از این گویشها فارسی‌اند یعنی واقعاً از فارسی گرفته شده‌اند ولی به تدریج شکل محلی گرفته‌اند و عوض شده‌اند. بعضی‌ها ایرانی‌اند یعنی از زبانهایی که هم عرض فارسی بوده‌اند گرفته شده‌اند از دوره میانه و از دوره باستان. حالا اگر زبانهایی را که از منشأهای دیگر مثل ترکی و عربی و ارمنی و گرجی و آسوری و براهویی و ترکمنی و زبان کولیان (که هندی است) هستند و در داخل ایران به آنها تکلم می‌شود وارد بحث کنیم، اینها را ما زبانهای «ایران» یعنی زبانهای ایران سیاسی کنونی می‌دانیم ولی به آنها زبانهای «ایرانی» به تعبیر زبان‌شناختی‌اش نمی‌گوییم. ایرانی یعنی مشتق از ایرانی باستان. به آن گویشهایی که به یک ریشه واحد می‌رسند می‌گوییم ایرانی، یعنی زبانهای ایرانی؛ ولی به اینها می‌گوییم زبانهای ایران. این دو اصطلاح، متفاوت است.

با این وصف، ملاک تمایز این سه گونه از یکدیگر بیشتر سیاسی است.

کتابخانه ملی در درجه اول سیاسی است و در درجه دوم زبان‌شناختی. و خواه ناخواه این هم هست که به علت نفوذ زبان معیار و زبان پایتخت و نوشته‌های رسمی و به دلیل گسترده‌گی رسانه‌های گروهی به تدریج تمام این گویشها و گونه‌های غیرمعیار و غیررسمی دارند از بین می‌روند.

اتفاقاً سؤال دیگر من همین است. ثبت و مطالعه این گویشها و لهجه‌ها که شما برایشان از اصطلاح گونه‌های غیرمعیار استفاده کردید، اساساً چه فایده‌ای دارد؟

— به دو دلیل اینها باید ثبت شوند. یکی از نظر زبان‌شناسی ایرانی و تاریخچه زبانهای ایرانی و دیگری از نظر زبان‌شناسی عمومی. به این معنی که اولاً ما باید تمام این زبانها و گویشهای ایرانی را با جزئیاتشان ثبت کنیم. یعنی توصیف کامل آنها را داشته باشیم. اینها، هم تاریخ زبان فارسی خودمان را روشن می‌کند و هم به نکات مبهم و حل‌نشده زبانهای میانه و قدیم کمک می‌کند. ما هنوز نتوانسته‌ایم معنای بعضی از کلمات پهلوی را در متون تشخیص دهیم. معنی اینها با مطالعه گویشهای فارسی روشن می‌شود. خیلی از این کلمات هنوز زنده هستند. حتی زبان دورافتاده و خاموشی مثل اوستا که دوهزار سال است که مرده است و معنای بعضی از کلماتش مشخص نیست، با مطالعه این گویشها روشن می‌شود. کلمه‌ای در اوستا بود به صورت «سُونو». می‌دانستند که نام حیوانی است. اولین بار سید حسن تقی‌زاده مقاله‌ای به انگلیسی نوشت و نشان داد که این کلمه آخرش افتاده و شده «سُون». این «سُون» با تبدیل [n] به [ŋ] که در خیلی از گویشهای ایرانی هست (مثل اینکه «خون» را در بعضی جاها «خین» می‌گویند)، شده است «سین» و در متونمان ثبت شده و ما امروز به آن «سِن» می‌گوییم، یعنی همان حشره آفت گندم و حبوبات که «سِن» گفته می‌شود و در متون «سین» نوشته شده. این «سین» مبدل «سُون» است و از این راه معنی این واژه اوستایی روشن شده است.

بنابراین برای شناخت بیشتر تاریخ زبانهای ایرانی، اینها باید ثبت شوند تا بعدها بتوان به کمک این مطالعات و مطالعات دقیق‌تر زبانهای دوره میانه یعنی پنج زبان مکتوب پهلوی، پارتی، سغدی، سنکایی یا ختنی و بلخی — از مادر زبانهای کردی و بلوچی و جز اینها که خبری از آنها نداریم — اطلاعاتی به دست آوریم و شکل قدیمی‌تر این زبانها را بازسازی کنیم. این از جنبه فایده‌ای که مطالعه گویشها برای تاریخ زبانهای ایرانی دارد.

اما مطالعات گویشی برای نظریه‌های عمومی زبان هم می‌توانند دستاوردهایی داشته باشند. مثلاً مطالعه زبانهای کرانه دریای خزر نشان می‌دهد که این زبانها از نظر رده‌شناسی بیشتر OV هستند و با فارسی و گویشهای داخل فلات تفاوتی دارند.

مطالعه سایر زبانها و گویشهای ایرانی هم نشان می‌دهد که در هر کدام از آنها از نظر رده‌شناسی ردپاهایی از حالت OV قبلی هست که گیلکی و مازندرانی بهتر آنها را حفظ کرده‌اند و همچنین تالشی که در آن سوی کوه‌ها قرار دارد و کمتر تحت تأثیر زبانهای داخل فلات قرار گرفته. اما زبانهای داخل فلات بیشتر به طرف رده VO رفته‌اند و صرف نظر از اینکه ترتیب اجزای جمله ساده الآن فاعل - مفعول - فعل است بقیه قسمت‌ها این طور نیست. بقیه قسمت‌ها VO است. این قسمش تصادفاً OV مانده است؛ شاید به این دلیل که صاحب سنت ادبی است. حالا زبانهایی که به آن صورت، سنت ادبی نداشته‌اند، حالت OV را بیشتر حفظ کرده‌اند، حرف اضافه پسین دارند و صفت در آنها قبل از موصوف قرار می‌گیرد، مضاف‌الیه قبل از مضاف قرار می‌گیرد و الی آخر. خوب ما هر چه بهتر این گویشها را مطالعه کنیم کمکی هم به شناخت کل زبانهای دنیا کرده‌ایم و در نتیجه مطالعه این گویشها می‌تواند بر نظریه‌هایی که برای مطالعه زبان بشری به طور کلی ارائه می‌شوند اثر بگذارد. می‌گویند که این نظریات باید عام باشند و کامل باشند که بشود همه زبانها را با آنها مطالعه کرد و اینکه می‌بینیم تئوریا دائم عوض می‌شوند برای این است که نظریه‌پردازها زبانهای دنیا را خوب نمی‌شناسند. الآن فهمیده‌اند که باید یک زبان‌شناس، متخصص توالی اجزاء جمله در زبانها باشد. زبان‌شناس دیگر متخصص نحو باشد، دیگری متخصص واج‌شناسی باشد و غیره، تا زبانهای دنیا بهتر شناخته شوند و نظریات زبانی جهان شمول‌تر شوند.

ضرورت برنامه‌ریزی زبانی در ایران چیست، در حالی که عده‌ای از زبان‌شناسان از جمله خود شما معتقدید که زبان آزادتر از آن است که به چنین بایدها و نبایدهایی تن دهد و از راهی که در پیش گرفته است بازماند؟ شما در جایی از جشن نامه‌تان گفته‌اید وقتی صحبت از برنامه‌ریزی زبانی به میان می‌آید، پای کشورهایی در میان است که هنوز در آنها زبان رسمی جا نیفتاده است و زبان معیار وجود ندارد. در جای دیگر می‌گویید هر زبانی در طول تاریخ راه خودش را می‌رود. در این صورت، برنامه‌ریزی زبانی در ایران چه توجیه و چه ضرورتی دارد؟

من در مقاله‌ای در مجله زبان‌شناسی سالها پیش این مطلب را بیشتر شکافته‌ام و گفته‌ام زبان از یک طرف دائماً در حال تغییر و تحول است و این ذاتی زبان است و کار خودش را انجام می‌دهد. از طرف دیگر نیروی آگاهانه‌تر به نام تثبیت و معیارسازی در کار است. یعنی زبان بوسمی به دلیل اینکه باید ارتباط بین سخنگویان را سهل‌تر و آسان‌تر کند تا چار اینست تثبیت شود و کمتر متحول شود و معنی آگاهانه‌تر از ابلاغ و نوروزهای این جهت بود.



آن خودداری شود. بنابراین، یک عده‌ای پیدا می‌شوند که سعی می‌کنند زبان را معیار کنند، یعنی آن را تثبیت کنند. این دو نیرو در مقابل هم قرار می‌گیرند، ولی در عین حال با به پای هم پیش می‌روند و نیروی تحول که ذاتی زبان است قطعاً غلبه می‌کند. این نیرو زبان را به جلو می‌برد و دگرگون می‌کند و به همین دلیل هم هست که ما الآن می‌بینیم زبانهای مهم دنیا از جمله فارسی با وجود این سنتهای ادبی قوی‌ای که دارند، با هزار سال گذشته‌شان تفاوت پیدا کرده‌اند. مثلاً با آنکه شکسپیری در انگلیس بوده است و نویسندگان بزرگی در فرانسه و آلمان بوده‌اند باز زبانی که الآن دارند با زبان این نویسندگان یکی نیست. اما در ایران تصادفاً در طول این هزار ساله زبان فارسی بسیار کم متحول شده است. این را همه متوجه شده‌اند و تصریح کرده‌اند. یعنی ما الآن وقتی تاریخ بیهقی، سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک، چهار مقاله و امثال اینها را می‌خوانیم می‌بینیم که کاملاً می‌فهمیم به استثنای بعضی لغات و بعضی فرمهای دستوری تقریباً تغییری نکرده است. و این از حسن اتفاقاتی است که برای ما پیش آمده که ما استمرار فرهنگی مان حفظ شده است. آثار گذشتگانمان را می‌توانیم بخوانیم، با شعرا و نویسندگان بزرگمان می‌توانیم همفکر باشیم، افکارشان را بفهمیم و تجزیه و تحلیل کنیم، در حالی که برای یک انگلیسی، امروز باید شکسپیر را ترجمه کنند.

اصلاً نمایش‌نامه‌های شکسپیر را در آمریکا نمی‌توانند روی صحنه ببرند و این رابطه قطع شده است.

- این رابطه قطع شده است. ولی اگر بیاییم داستان حسنگ وزیر را نمایش‌نامه کنیم خیلی راحت فهمیده می‌شود؛ حتی با زبان بیهقی که کهنه گراست. بنابراین، باید دستگاه‌هایی برای تثبیت زبان و معیارسازی آن در کشور وجود داشته باشد که خوب مهم‌ترین دستگاه، فرهنگستان زبان است. یکی از وظایف فرهنگستان این است که زبان را تثبیت کند و بر شکلهای پذیرفته شده و تحول‌یافته مهر صحت بزند. ما از زبان عربی کلمات بسیاری را گرفته‌ایم و غالباً هم معنایش را عوض کرده‌ایم و هم تلفظش را. حالا ادبا تصورشان این است که به دلیل قداست زبان عربی که به هر حال زبان دین ما و زبان وحی است باید کلماتش در زبان فارسی به عینه، یعنی همانطور که در خود آن زبان است تلفظ شود که این نظریه‌ای کاملاً مردود است، به دلیل اینکه هیچ زبانی نیست که عنصری را از زبان دیگری بگیرد و آن را با قواعد آوایی و صرفی و نحوی خودش تطبیق ندهد. خود زبان عربی کلمات زبانهای دیگر را می‌گیرد و معرب می‌کند. ما هم کلمات زبانهای دیگر را مانند کلمات انگلیسی و فرانسه و عربی گرفته‌ایم و آنها را با تلفظ زبان خودمان تطبیق

داده‌ایم، منتها خیلی به آن آگاهی نداریم. مثلاً کلمه «کلاس» و کلمه «اسپرت» را از فرانسه و انگلیسی گرفته‌ایم. خوب در زبانهای انگلیسی و فرانسه خوشه صامت آغازین وجود دارد. مثلاً کلمه «کلاس» را می‌گویند [klaes]. ما ایرانیها نمی‌توانیم آن را تلفظ کنیم و آن را تغییر می‌دهیم. اگر اصطلاح قدیمی‌اش را بخواهیم به کار ببریم، باید بگوییم آن را «مُفَرَس» کرده‌ایم در مقابل مُعَرَب. یعنی آن را فارسی کرده‌ایم. یا مثلاً sport که آن را «اسپرت» تلفظ می‌کنیم. در این مورد یک مصوت آغازین و در آن اولی یک مصوت میانجی گذاشته‌ایم. عرب هم همین کار را می‌کند. وقتی «گ» ندارد، «گ» فارسی را تبدیل به «ج» می‌کند. یعنی روزنامه‌گِ پهلوی را «روزنامج» می‌کند، جمع آن را هم «روزنامجات» می‌کند. یا گوراب فارسی را جوراب می‌کند. خیلی از کلماتی که ما الآن داریم، دومرتبه آنها را از عربی گرفته‌ایم. یعنی اصلش از خودمان بوده است، بعد به عربی رفته و معرب شده و بعد فضلالی ما دوباره آن را گرفته‌اند.

ما هم می‌گوییم «عطر» مفرَس است که اگر بخواهیم عربی تلفظ کنیم، باید «ع» آن را هم حلقی بگوییم و «ط» آن را هم همینطور به صورت مطبقة یا مفخم. هیچ ایرانی‌ای نمی‌تواند اینطور تلفظ کند. پس ما حتی اگر بگوییم «عطر»، باز هم آن را مفرَس کرده‌ایم.

همینجا این سؤال پیش می‌آید که وقتی یک واژه وام گرفته می‌شود، تغییراتی آوایی و حتی گاهی معنایی در آن به وجود می‌آید. ولی آن چیزی که شما فرمودید، درباره‌ی واژه‌هایی است که قرض گرفته شده و بعد تثبیت شده‌اند و جای خودشان را در فارسی پیدا کرده‌اند. با این حال نوعی اصرار آشکار و آگاهانه و تصنعی دیده می‌شود برای بازگرداندن تلفظ جاافتاده این کلمات به تلفظ به اصطلاح اصیل عربی‌شان. مثلاً «عدالت» را به اصرار می‌گوییم «عدالت». آیا این می‌تواند توجیهی معناشناختی داشته باشد؟ مثلاً آیا می‌توان گفت که «عدالت» در مقایسه با «عدالت»، چون در گفتمان و موقعیتی خاص به کار می‌رود، لابد باید معنای ضمنی متفاوتی داشته باشد؟ اگر اینطور است، چرا تلفظ آن را کاملاً عربی نکنیم تا تفاوت معنایی‌اش هم بیشتر به چشم بخورد؟ «جنوب» و «شمال» هم از این دست است.

— بگذارید سؤال قبلی را که نیمه‌تمام ماند، تمام کنم و بعد به این سؤال برگردم. آنجا صحبت این بود که یک دستگاه رسمی باید زبان را تثبیت کند و آن فرهنگستان است. می‌خواهم تأکید کنم که فرهنگستان باید تلفظ این کلمات بیگانه خواه عربی، خواه اروپایی را که وارد زبان فارسی شده و تلفظش تغییر کرده، مطابق عادات زبانی ما تثبیت



کیندا و سهر صحت بد آنها بزند کس بگوید که آنها «پرست» است. یعنی یکی از کارهایش این  
 است که بگوید تلفظ فارسی «عید»، «د» و «eyd» و «عطر»، «atf» است. تلفظ عربی اش جور  
 دیگر است. یا تلفظ فارسی «قمار»، «قمار» است. در مورد کلمات فرنگی هم همینطور.  
 بایستی تثبیت کند و بگوید در فارسی «اسپرت» درست است نه «سپرت» که ایرانی اصلاً  
 نمی تواند آن را تلفظ کند. همانطور که عده ای عربی دانه تصور می کنند که ما باید کلمات  
 عربی را مثل عربها تلفظ کنیم، عده ای فرنگی دانه هم تصور می کنند که ما باید کلمات  
 اروپایی را مثل خود سخنگویان این زبانها که خوشه صامت آغازی در کلماتشان دارند  
 تلفظ کنیم. نمونه اش مرحوم دکتر مصاحب است که من مدتی با او قبل از انقلاب همکار  
 بودم و بحث جدی و خیلی داغی با او داشتم. من می گفتم شما در دایرةالمعارفان اشتباه  
 کرده اید و نوشته اید «ستالین». ما که چنین چیزی در فارسی نداریم. او تمام کلمات  
 فرنگی و اسمهایی را که با خوشه صامت، آغاز می شوند به همین صورت آورده. گفتم  
 این باعث می شود کسی که این کلمه را می خواند، به صورت «ستالین» تلفظ کند؛ در  
 حالی که تلفظ ما ایرانیها «استالین» است. ایشان آدم خیلی لجوجی بود. اصرار داشت و  
 می گفت ایرانیها باید یاد بگیرند اینها را صحیح تلفظ کنند. من می گفتم هر زبانی یک  
 عاداتی دارد که جزء قواعد و اصول و پایه هایش است. البته این قواعد ممکن است به  
 مرور زمان عوض شود. ما در قدیم در زمان ساسانیان، خوشه صامت آغازین داشته ایم  
 که تحول پیدا کرده است. من مقاله ای هم نوشته ام که در مسائل تاریخی زبان فارسی چاپ  
 شده است. ولی الآن همه ایرانیها اینطور تلفظ می کنند. به هیچ وجه حتی اگر ده هزار  
 استاد زبان انگلیسی و فرانسه هم حاضر شوند، نمی توانند به مردم یاد بدهند که بگوید  
 «ستالین»، و ضمناً این کلمه مطابق الگوی تکیه آنها هم تلفظ شود، یعنی تکیه روی هجای  
 اول آن باشد. همه این کلمات را بگویم «کلس»، «الفونس» و غیره. مردم نمی توانند تلفظ  
 کنند و زیر بار نمی روند. پس وقتی که استاد دانشمند ریاضیدان برجسته ای مثل آقای دکتر  
 مصاحب نسبت به کلمات بیگانه و غربی ای که وارد فارسی شده اند این تصور را دارد،  
 طبیعی است که آنها که عربی دان هستند و معلومات اروپایی ندارند، تصورشان از این هم  
 بدتر باشد. نه عربی دانه و نه فرنگی دانه، هیچ کدام نمی توانند عادات زبانی ما را عوض  
 کنند و این کلمات را به اصلشان برگردانند. کمالینکه زبان انگلیسی خیلی از کلماتی را که  
 از فرانسه یا لاتین گرفته، مطابق عادات زبانی خودش یعنی قواعد آوایی و صرفی - نحوی  
 خودش تغییر داده است. مثلاً به چیزی که ما «ساتیمتر» می گویم و از فرانسویها  
 گرفته ایم، انگلیسیها می گویند «سینتیمتر»، یا فرانسویها «ساتر» می گویند ولی انگلیسیها  
 «سیر». حالا استادان انگلیسی بیایند و بگویند نگوید «سینتیمتر»، بگوید «ساتیمتر»،

یا نگویند «دیواین»، بگویند «دیوین» همانطور که divinity را می‌گویند «دیوینیتی». چنین چیزی را استادان توصیه نمی‌کنند، چون امکان ندارد. پس فرهنگستان کارش این است که تمام این تلفظها را که تغییر یافته و عده‌ای اینها را دستاویز فضل‌فروشی و احیاناً تحقیر دیگران می‌کنند تثبیت کند و این دکان را ببندد و بگوید فارسی اینها چیست. حتی کلماتی مثل «لوستر» را هم که «لوستر» گفته می‌شود مجاز بدانند. همین کلمه را یک فرانسوی‌زبان می‌گوید «لوستر» ولی یک انگلیسی‌زبان نمی‌تواند آن را اینطور ادا کند. پس می‌گویند «لوستر». بنابراین، یکی از کارهایی که بنده پیشنهاد کرده‌ام این است که شورای فرهنگستان در چندین جلسه، تغییراتی را که کلمات عربی در زبان فارسی پیدا کرده است، بپذیرد و به همه دانشگاه‌ها و دوائر دولتی ابلاغ کند که این تلفظها از نظر فرهنگستان صحیح است و غلط نیست. وقتی که اینجا عده‌ای اتوریته و مرجع نشسته‌اند و حرفشان سند است و متحداً حرفی بزنند، دیگران می‌توانند به این حرف استناد کنند و بگویند فرهنگستان این کلمات را به این صورت تصویب کرده است.

آیا فرهنگستان با آن سیاستهای زبانی‌اش بویژه از طریق واژه‌گزینی عملاً می‌تواند از زبان فارسی، هم در برابر چیرگی زبانهای بیگانه حمایت کند، و هم این را جا بیندازد که وقتی عنصری وارد زبان شد و در آن حل شد، دیگر نمی‌توان آن را به موقعیت اولش برگرداند؟

— فرهنگستان با واژه‌های غربی‌ای که وارد زبان فارسی شده کاری ندارد. یعنی با لغاتی مثل تلفن، تلویزیون، رادیو، تاکسی، اتوبوس، و نظایر آن کاری ندارد و اینها را فارسی می‌داند و نمی‌خواهد برای اینها معادل فارسی بسازد. اما در رشته‌های علمی که اساساً کار فرهنگستان در همین قسمت متمرکز است، فرهنگستان به واژه‌سازان کمک می‌کند، یعنی استادان همان رشته‌ها هستند که واژه‌هایشان را به اینجا می‌آورند و می‌گویند این مفاهیم علمی وجود دارد و ما برای این مفاهیم، این الفاظ را پیشنهاد کرده‌ایم. ما چهل و شش گروه علمی در رشته‌های مختلف دانشگاهی داریم که استادانشان به اینجا می‌آیند و هر هفته یکی - دو بار با پژوهشگران فرهنگستان که بیشتر، زبان‌شناسی یا ادبیات خوانده‌اند، جلسات مشترک دارند. در آنجا این واژه‌ها را مطرح می‌کنند. اشکالات کار بدواً به آنها گفته می‌شود و اصلاحاتی انجام می‌پذیرد. بعد این واژه‌ها می‌رود به یک شورای هماهنگی. در این شورا واژه‌هایی را که مثلاً مشترک است بین پزشکی و زیست‌شناسی یا شیمی و پزشکی یا فیزیک و شیمی یا زمین‌شناسی و فیزیک و غیره و ممکن است مثلاً متخصصان یک رشته برای یک کلمه انگلیسی واحد یکی کلمه فارسی

و متخصصان رشته‌های دیگر برای همان کلمه انگلیسی معادل فارسی دیگری به کار ببرند اینها را هماهنگ و حتی المقدور یکسان می‌کنند و برای آنها یک اصطلاح وضع می‌کنند، همان طوری که در زبانهای انگلیسی و فرانسه هست. اما گاهی هم به توافق نمی‌رسند. مثلاً رشته پزشکی می‌گوید ما پنجاه سال است که واژه‌ای را به همین شکل به کار می‌بریم. زیست‌شناسی هم می‌گوید ما سی سال است که در کتابها و کلاسها به این صورت گفته‌ایم و نمی‌شود آن را عوض کنیم. نهایتاً این واژه‌ها را به شورای واژه‌گزینی فرهنگستان می‌آورند که الآن دو قسمت است. یک قسمتش را بنده اداره می‌کنم و قسمت دیگر را آقای دکتر حبیبی، ریاست فرهنگستان که مدیر گروه واژه‌گزینی هم هستند. اینجا ما نهایتاً تصمیم می‌گیریم که مثلاً فیزیک راه خودش را برود و شیمی راه خودش را و هر کدام واژه‌های خودشان را به کار ببرند یا آنها را هماهنگ کنند. در آن کتابهایی که منتشر می‌کنیم و چهار دفترش در آمده، واژه‌های مصوب فرهنگستان را می‌نویسیم. این کتابها یک واژه‌نامه معکوس هم دارد که انگلیسی به فارسی است، زیرا قسمت اول این کتابها اولش فارسی به انگلیسی است. وقتی آن واژه‌ها را می‌آوریم، در مقابلش می‌نویسیم که مثلاً فیزیک این را می‌گوید و هواشناسی، آن را. بنابراین، ما در واژه‌گزینی، کمک‌کننده و یاری‌رساننده به گروه‌های علمی و استادان فن در رشته‌های مورد نظر در دانشگاه‌ها هستیم. آنها خودشان مفاهیم خودشان را می‌دانند و برایش اصطلاح انتخاب می‌کنند. برای اینکه این معادله رسمیت پیدا کند و از تشتت بیرون بیاید، آنها را می‌آورند اینجا و مطرح می‌کنند. ما هم احیاناً اشکالات آنها را از نظر زبان‌شناسی، یعنی معناشناسی و آواشناسی و سایر جهات به آنها می‌گوییم و نهایتاً به توافق می‌رسیم. قبلاً این واژه‌ها پس از تصویب در شورای واژه‌گزینی، به تصویب شورای عالی فرهنگستان هم می‌رسید. منتها چون آنجا گرایشهای مختلفی وجود دارد و عده‌ای هستند که کمتر با مسائل زبانی آشنایی دارند، چون این واژه‌ها در آنجا دیر به تصویب می‌رسید و روال کار کند می‌شد، تصمیم گرفته شد که وقتی واژه‌ای در شورای واژه‌گزینی تصویب شد، فقط برای مدت پنج سال نهایی معتبر باشد و برود در کتابها و کلاسها و جامعه و اگر اشکالی در آن بود یا معادل بهتری برای آن پیشنهاد شد، دو مرتبه بعد از پنج سال برگردد و عوض شود. برای اینکه این مصوبات صد در صد اجرایی شود، از ابتدا قاعده این بوده که آنها را برای رئیس جمهورهای وقت بفرستیم تا او هم بر آنها صحه بگذارد و به نهادهای مربوطه ابلاغ کند. پس فرهنگستان برای واژه‌های علمی واژه‌گزینی می‌کند. علت این هم که خود استادان به این نتیجه رسیده‌اند که برای واژه‌های فیزیکی باید معادل فارسی انتخاب شود این است که واژه‌های علمی در زبانهای

انگلیسی و فرانسوی خوشه‌ای هستند. در نتیجه، باوندهای همان زبانها به کار می‌روند. اگر قرار باشد اینها قرض گرفته شوند، صورتهای دیگر آنها یعنی مشتقات آنها هم به دنبالشان می‌آیند. اگر یک واژه‌ای منفرد باشد، به جایی ضرر نمی‌زند، یعنی فقط یک «راديو» یا یک «تاکسی» می‌آید و به جایی هم ضرر نمی‌زند. ولی وقتی که «کانداکت»، «کانداکتیو»، «کانداکتیویتی»، «کانداکتور» و «کانداکتانس» را داریم، اگر قرار باشد که همه این ترکیبات با وندهای خود وارد زبان ما بشود، دستگاه ساختواژی، یعنی دستگاه صرفی و واژه‌سازی زبان فارسی مختل می‌شود و زنگ می‌زند و این نهایتاً به مرگ زبان می‌انجامد. یعنی زبانی که نتواند واژه بسازد و واژه‌هایش به آنچه که هست منحصر شود، تدریجاً یک زبان مرده می‌شود. به همین دلیل است که از زمان فرهنگستان اول کوشش کرده‌اند که سیطره زبان عربی را که آن موقع خیلی قوی بود، کم کنند و وندهای فارسی را زنده کنند و به کمک آنها واژه بسازند تا بتوانند از پس مفاهیم علمی جدید و واژه‌های عربی و مشتقات آنها برآیند.

ولی جناب استاد! پیش از این برای واژه‌هایی که در زبان مردم جا افتاده بودند هم معادل‌هایی از سوی فرهنگستان پیشنهاد شده و عملاً این معادلها بین مردم مقبول نیفتاده‌اند. مثلاً به جای آکواریوم، «آبزی‌دان» پیشنهاد شده، یا به جای پارک «بوستان»، یا به جای استامپ «جوهرگین»، یا به جای اولتیماتوم «زنهاره». قبلاً اینطور بوده. حالا شاید سیاست جدید شورای واژه‌گزینی این است که فقط برای واژه‌های علمی معادل وضع کند.

— ببینید! یک موقعی مجلس شورای اسلامی تصمیم گرفت قانونی را وضع کند که طبق آن دستگاه‌های دولتی نباید هیچ واژه فرنگی به کار ببرند. این تصمیم عجولانه‌ای بود که یک عده غیرمتخصص گرفته بودند و مشکلات عدیده‌ای را در دستگاه‌ها به وجود می‌آورد؛ مخارج هنگفتی را هم به آنها تحمیل می‌کرد که نامه‌ها و مکتوبات را اگر کلمه فرنگی داشت، عوض کنند. این کار به هر حال، شدنی نبود و موجب آشفتگی می‌شد و برمی‌گشت به حالت اول. این بود که آقای حداد عادل که آن موقع رئیس فرهنگستان بود و هنوز به مجلس نرفته بود، وقت گرفت و به مجلس رفت و با نمایندگان صحبت کرد و آنها را متقاعد کرد که فقط کاربرد واژه‌های فرنگی‌ای که در فارسی معادل دارند یا فرهنگستان برای آنها معادل وضع کرده، مجاز نباشد. نتیجتاً این مصوبه به این صورت درآمد. بعد دولت آمد یک لیستی از تقریباً هزار واژه تهیه کرد که در مکاتبات اداری به کار می‌رفت و این را به فرهنگستان داد و گفت برای اینها واژه بسازید. خوب چندین جلسه نشستند و برای آنها معادل‌هایی ساختند و به دولت ابلاغ کردند و مسئله مجلس و

دولت به این صورت حل شد.

حالا اینکه اینها در عمل به کار می‌روند یا نه، ممکن است در نوشته‌ها آن را به کار ببرند و به جای بوفه بگویند «چینی جا»، یا به جای آکواریوم بگویند «آبزی دان» و به جای آباژور بگویند «پرتوافکن/نورتاب» اما در گفتار مردم این کلمات جا نیفتد. به هر حال ما در پاسخ به یکی از خواسته‌های دولت بود که این کار را کردیم و سعی کردیم از یک کار دشواری زای بزرگتری جلوگیری کنیم، و مشکل را به حداقل رساندیم. قبول داریم که در میان اینها تعدادی واژه جاافتاده فرنگی هم هست که دیگر در زبان مردم جا باز کرده و اشکالی هم ایجاد نمی‌کند.

آیا همانطور که در حال حاضر از گونه معیار زبان فارسی در برابر هجوم زبانهای غربی چنین حمایتی می‌شود، در برابر عربی هم حمایتی صورت می‌گیرد؟ یا عربی یک استثنا به حساب می‌آید؟

— ابتدا سؤالی را که قبلاً بی‌پاسخ گذاشته بودم جواب می‌دهم و بعد می‌رسیم به این سؤال. اولاً اینکه آنجا پرسیدید آیا زبان فارسی می‌تواند در مقابل هجوم زبانهای بیگانه مقاومت کند یا نه، و آیا می‌تواند از آنها تأثیر نپذیرد؟ باید بگویم که جواب این سؤال منفی است. برای اینکه ما الآن در مقابل زبان نیرومندی به اسم انگلیسی قرار گرفته‌ایم؛ نه تنها ما، بلکه همهی زبانهای جهان حتی زبانهای قوی‌ای مثل فرانسه و آلمانی هم همین وضع را دارند. مفاهیم علمی بیشتر در جامعه انگلیسی‌زبان آمریکا تولید می‌شود. بیشترین کتابها و نشریات علمی هم در آنجا چاپ می‌شود. کشورهای دیگر باید آنها را وارد کنند و به این زبان بخوانند. خواه ناخواه، مقدار زیادی لغات انگلیسی وارد این زبانها می‌شود. یک مقداری هم ترجمه می‌شود، یعنی از زبان انگلیسی ترجمه‌های قرضی یا گرده‌برداری می‌کنند یعنی از زبان انگلیسی الگوبرداری می‌شود. حتی زبان عربی هم مقدار زیادی ساختهای ترجمه‌ای دارد. زبان فارسی هم استثنا نیست. تا جایی که چاره‌پذیر باشد باید کوشش خود را بکنیم، مخصوصاً در آن قسمتهایی که واژه‌ها خوشه‌ای هستند. ولی جاهای دیگری هست که تک واژه‌ها وارد زبان ما می‌شود و برای آن هیچ کاری هم نمی‌شود کرد و به زبان هم آسیبی نمی‌رساند، چون واژگان، روبنای زبان است؛ زیربنای زبان، دستگاه آوایی و دستوری آن است. اینها آسیب نمی‌بیند. بنابراین، از دیدگاه من به عنوان یک دانشجوی زبان‌شناسی، اینها اشکالی ندارد. تا وقتی که یک زبان بیگانه به ساختار نحوی ما آسیب نرسانده مشکلی پیش نمی‌آید. به دستگاه آوایی و صرفی هم که نمی‌تواند آسیب بزند. مثلاً ما هیچ موقع نمی‌توانستیم از فرانسه

تلفظ [u] را بگیریم؛ همانطور که در طول این هزار - هزار و چهارصد سال، از عربی هم «ح» و «ع» حلقی را نگرفته‌ایم. هیچ موقع هم نمی‌توانیم از زبان انگلیسی تلفظ [w] را بگیریم یا تلفظ‌های دیگر را؛ مثلاً فرض کنید [ð] یا [θ] را بگیریم، یا مثلاً به جای آن چیزی که می‌گوییم واترلو، بگوییم «ووت‌لو». چنین چیزی امکان ندارد. وقتی که اساس زبان ما از بین نمی‌رود و فقط واژه‌ها که عناصر منفرد و ایزوله‌ای هستند وارد می‌شوند، اشکالی ایجاد نمی‌شود و نباید زیاد غصه خورد. ولی اگر کلمات بخواهند به صورت خوشه‌ای وارد شوند و بعد هم ساختار نحوی زبان ما عوض شود، آنجا جای نگرانی هست. پس فرهنگستان بیشتر نگران آن مفاهیم علمی‌ای است که واژه‌های آنها به صورت خوشه‌ای وارد می‌شوند. ولی این به آن معنی نیست که زبان انگلیسی به هیچ وجه بر زبان ما اثر نمی‌گذارد. کما اینکه می‌بینیم الآن فرضاً دستگاهی به نام کامپیوتر یا رایانه وارد جامعه ما شده و تمام اصطلاحات خودش را هم از انگلیسی آورده است: دانلود کردن، چت کردن، رایت کردن و غیره. ما فقط توانسته‌ایم واژه‌های «سخت‌افزار» و «نرم‌افزار» را بسازیم. برای «کامپیوتر» هم از زمان فرهنگستان دوم، «رایانه» را ساختند که تا حدودی جا افتاده. «ریزرایانه» و «ابرایانه» و «رایاسپهر» را هم از روی آن ساختند که این خودش کار خوبی بوده است. اگر اینها را هم نساخته بودند، مجبور بودیم باز انگلیسی‌شان را به کار ببریم. «تلفن همراه» به تدریج کلمه رسمی‌ای برای «موبایل» شد. در نوشتار هم «تلفن همراه» مورد استفاده قرار می‌گیرد. من حتی یک بار که به لوله‌کش محلمان زنگ زدم، در پیامگیرش گفته بود «با این تلفن همراه تماس بگیرید». یعنی حتی یک لوله‌کش هم متوجه است که «تلفن همراه» کلمه‌ای رسمی است. خوب این بد نیست. تصور کنید اگر به پیامگیر می‌خواستیم «انس‌رینگ ماشین» بگوییم، مردم کوچه و بازار و مثلاً یک شاگرد بقال یا رفتگر شهرداری این کلمه را چه جور تلفظ می‌کرد؟ الان یک کلمه خیلی شفاف به صورت «پیامگیر» ساخته شده است. اوایل عده‌ای می‌گفتند «منشی تلفنی» ولی وقتی که فرهنگستان کلمه «پیامگیر» را به صورت رسمی ابلاغ کرد، دیگر همه می‌گویند «پیامگیر» و همه هم آن را می‌فهمند. message را هم می‌گوییم پیام کوتاه یا پیامک. جاافتادن این کلمات مدتها طول می‌کشد. چنانکه «خودرو» در زمان رضاشاه وضع شد و در ارتش به کار می‌رفت ولی در خارج از ارتش به کار نمی‌رفت. اما رفته‌رفته «خودرو» و «خودروسازی» و امثال اینها دارد در جامعه جا باز می‌کند. جاافتادن واژه‌های جدید هم منوط به گذشت زمان است. فرهنگستان باید در بدو ورود واژه‌ها، در سرگمرک شعبه بزند و وقتی که ابزار جدید یا کالایی می‌خواهد وارد شود، مثل بعضی از کشورها مانند فرانسه، بگوید که اول برایش معادل وضع کنید بعد آن را با آن اسم، وارد



کنید، و بعد هم برایش تبلیغ کنید. اگر ما این قدرت را داشتیم و چنین کاری می‌کردیم و وقتی که فناوریهای جدید می‌خواست وارد شود، برایش اسم می‌گذاشتیم و مثلاً به فکس می‌گفتیم «دورنگار» که کلمه خوبی هم هست، این کلمات جا می‌افتاد و «فکس» و نظایر آن هم وارد نمی‌شد. خوب ببینید! ما از «دورنگار» می‌توانیم «دورنگاری» هم بسازیم و مثلاً بگوییم این دستگاه کارش دورنگاری است. یعنی خود اهل زبان می‌توانند بدون نیاز به دستگاه رسمی، مشتقات این کلمات را با امکانات واژه‌سازی زبان فارسی بسازند.

زبان عربی حدود هزار و دوست سال بر زبان فارسی تأثیر عمیق گذاشته. این مورد یعنی تأثیر عربی بر فارسی از آن موارد استثنایی است که عربی حتی بعضی از واحدهای خودش را هم به زبان فارسی داده؛ در دستگاه صرفی زبان فارسی هم دخالت کرده و تقریباً نصف واژگان ما را هم عربی کرده است و نه تنها ما، بلکه آن بخش از جهان اسلام که تحت تأثیر ایران بودند (چون زبان دوم جهان اسلام، فارسی بود و این زبان از یک طرف تا شبه قاره هند و از یک طرف تمام آسیای مرکزی را گرفته بود و از طرف دیگر به بالکان رسیده بود)، عناصر و کلمات عربی را با تلفظ فارسی گرفتند، مثلاً زبانهای ترکی آسیای مرکزی و ترکیه و زبان اردو و غیره. در هر حال این واژه‌های عربی، جزئی از زبان ما شده‌اند. فرهنگ غنی ما با همین زبان و با همین واژه‌ها بیان شده است. ابزار انتقال آن مفاهیمی که ما در فرهنگمان داریم همین زبان آمیخته است. شما مولوی را ببینید، سعدی و حافظ را نگاه کنید، عطار و سنائی و ناصرخسرو و دیگران را نگاه کنید، اینها همه با همین زبان نوشته‌اند. واژه‌سازی هم با همین زبان انجام گرفته است. مفردات افعال را از عربی گرفته‌ایم و از آنها یا با «-بیدن» یا با «کردن» فعل ساخته‌ایم. مثلاً «فهم» را به «فهمیدن»، «رقص» را به «رقصیدن» و «بلع» را به «بلعیدن» بدل کرده‌ایم. این کلمات را در زبان خودمان هضم کرده‌ایم و از آنجا که فارسی، زبانی باردهٔ تحلیلی است و نه ترکیبی، کم‌کم بقیهٔ مصدرهای عربی را که وارد شد با «کردن» ترکیب کردیم؛ فکر را دیگر «فکریدن» نکردیم، بلکه گفتیم «فکر کردن»، گفتیم «سعی کردن»، «استعمال کردن» و غیره. اما همراه با اینها تعدادی از ساختهای صرفی عربی هم وارد فارسی شد. مثلاً از «فکر»، «تفکر» و «متفکر». در عوض، اسم فاعل و اسم مفعول فارسی هم برای بعضی از آنها ساخته شد. مثلاً در مقابل «بحث» و «بحث کردن» و «بحث شدن»، در فارسی «بحث‌کننده» و «بحث شده» و غیره، و حتی به جای «فهمیدن»، «فهم کردن» ساخته شد:

فهم سخن چون نکند مستمع / قوت طبع از متکلم مجوی

«رقصان» را هم می‌توانیم بگوییم.

— بله! حتی کلمه «رقاص» وقتی که وارد زبان فارسی شد، از آن «رقاصک» ساخته شد، و انواع و اقسام ترکیبات دیگری که می‌توانیم از این عناصر عربی بسازیم. آنچه که ما در دوره ساسانی برای اینها داشتیم به تدریج فراموش شد و لغات و اصطلاحات عربی جای آنها را گرفت. بعد هم ترکیبات زیادی با اینها ساخته شد. بنابراین ما با اینها کاری نداریم. همه اینها جزء زبان ماست. کما اینکه بیشتر لغات انگلیسی هم مأخوذ از لاتینی و یونانی و فرانسه است و هیچ استاد انگلیسی هم نمی‌آید بگوید این کلمات انگلیسی نیست.

دیگر قابل انکار نیست که اینها با وجود اینکه از عربی آمده‌اند، جا افتاده‌اند و باید به کار برده شوند.

— بله. جا افتاده‌اند و شناسنامه فارسی گرفته‌اند و تلفظشان فارسی شده و در یک شبکه معنایی - صرفی زبان فارسی وارد شده‌اند. برای نمونه، کلمات «سال»، «سنه»، «عمر» و «زندگی» را در نظر بگیرید. ما در اصطلاح رسمی تا پنجاه سال پیش می‌گفتیم «در سنه فلان». هنوز هم می‌گوییم «سنوات خدمت» یا «سنش چقدر است؟»، ولی نمی‌گوییم «سالش چقدر است؟». وقتی که این کلمات عربی وارد فارسی شده‌اند، از یک طرف می‌بینیم که جایشان را در اصطلاحات طوری باز کرده‌اند که هیچ وقت نمی‌شود معادل فارسی آن اصطلاح را به کار برد. مثلاً وقتی کسی می‌میزد، می‌گویند «عمرش را داد به شما». ولی چون «عمر» را در فارسی می‌گوییم «زندگی»، اگر بگوییم «زندگی اش را داد به شما»، به کلی معنی دیگری می‌دهد. پس اینها وارد یک قلمروهای معنایی و حتی صرفی شده‌اند و با اینها ترکیباتی ساخته می‌شود. «اترپولوژی» را می‌گوییم «انسان‌شناسی». غیر از این دیگر چه می‌توان گفت! مدت‌ها می‌گفتند «مردم‌شناسی». بعد دیدند «مردم‌شناسی» درست نیست و «انسان‌شناسی» درست است. پس جای هیچ تردیدی نیست که ما نباید به اینها دست بزنیم. از طرف دیگر، تقریباً صد سال است که عربی تقریباً هیچ اثری در زبان فارسی نگذاشته است. عربی تا وقتی در فارسی اثر می‌گذاشت که ما علوم را از فرنگ نمی‌گرفتیم. به محض اینکه شروع کردیم به گرفتن علوم از فرنگ، دیگر زبانهای فرنگی در فارسی تأثیر گذاشت. اول روسی بود، بعد فرانسه و حالا هم انگلیسی. عربها هم خودشان از آنها تأثیر می‌گیرند. ما آنچه که باید از علوم و معارف اسلامی بگیریم، گرفته‌ایم. نماز و روزه که فارسی است، ولی زکات و خمس و حج و احرام و تکبیر و اذان و اقامه و رکعت و سجده و امثال اینها را از عربی گرفته‌ایم و تمام

شده. مفاهیم اداری هم خیلی هایش را به هر حال از قدیم گرفته بودیم: «دیوان»، «تدوین»، «مدون». هرچند که «دیوان» اصلش از پهلوی است و به عربی رفته و صرف شده و صورت صرف شده‌اش را هم ما دوباره گرفته‌ایم؛ مثل «روزنامه» که قبلاً گفتم در پهلوی «روزنامگ» بوده و به عربی رفته و شده «روزنامج» و آن را با «-ات» جمع بسته‌اند و شده «روزنامه‌جات». بعد دو مرتبه برگشته به فارسی و به جای «روزنامه‌ها» می‌گوییم «روزنامه‌جات» و بعد هم به قیاس با این کلمه، «سبزیجات»، «کارخانه‌جات» و «اداره‌جات» را ساخته‌ایم. خلاصه اینکه یک پسوند عربی آمده و در فارسی جا باز کرده و زایا شده و به پسوند جدیدی تبدیل شده. ما با «ترشیجات» و «سبزیجات» و «شیرینی‌جات» چه می‌توانیم بکنیم؟

کاری نمی‌شود کرد چون خیلی ریشه‌دار است، ولی دیگر به اینها اضافه هم...  
 -... نه! اضافه هم نمی‌شود!..

... یعنی دیگر از حدود پنجاه درصد بیشتر نخواهد شد.

- نه! اصلاً! دارد کمتر هم می‌شود. گرایش جامعه این است که لغاتی را که می‌سازد با واژه‌های فارسی تبار بسازند. گرایش کلی جامعه این است. فرهنگستان هم به همین جهت در اساسنامه‌اش قید کرده که وقتی واژه‌ای می‌سازید، اول باید با ریشه‌های فارسی باشد؛ اگر نبود، با عربیهای متداول؛ باز اگر نبود، با کلمات گویشی. یعنی فرهنگستان برای واژه‌سازی، سه درجه گذاشته است. بنابراین، چون گرایش جامعه این است، الآن خود همین استادان هم که واژه می‌سازند، می‌روند از ریشه‌های فارسی استفاده می‌کنند. پس عربی دیگر واژه‌ای به ما نداده. انقلاب هم ده تا واژه بیشتر به فارسی نداده: استکبار و مستضعف و طاغوت و امثال اینها. باز در همین مدت بیست و هشت ساله با اینکه گرایش ضدعربی وجود دارد، می‌بینیم که چقدر واژه از انگلیسی وارد زبان فارسی شده. بنابراین، ما باید به فکر این طرف باشیم و به واژه‌های موجود زبان هم به هیچ وجه دست نزنیم. زبان، صرف نظر از منشأ آن، یک قرارداد نانوشته‌ای است بین من و شما و دیگر افراد جامعه که با آن ارتباط برقرار کنیم. همین «ارتباط» یک کلمه عربی است. ولی چیزی غیر از این نداریم؛ اگر بگوییم «پیوند»، نمی‌شود؛ معنا را نمی‌رساند. باید بگوییم زبان یک ابزار ایجاد ارتباط است. اینجا هم باید بگوییم «ایجاد» و «ارتباط». اگر بخواهیم ایجاد را هم برداریم، باید بگوییم «به وجود آوردن» که این هم ساختی فارسی است. مشکل از «به» و «آوردن» فارسی و «وجود» عربی. عربی با فارسی تا این حد عجین شده

است و چون زبان همیشه یک قرارداد نانوشته است و عملاً در طول تاریخ به وجود می‌آید، افراد نباید در آن دخالت کنند. باید بگذارند کار خودش را بکند و به بهترین وجه، وظیفه و نقش خودش را انجام بدهد. بنابراین، هیچ کس حق ندارد به این زبان موجود دست بزند. چون مال یک نفر نیست که بگوید من می‌خواهم آن را اینطوری به کار ببرم. اصلاً ممکن هم نیست. خط هم همینطور است. خط هم قراردادی است. مثلاً «حتی» را که از عربی گرفته‌ایم، به طور قراردادی «حتی» می‌نویسیم. کسی حق ندارد آن را «حتا» بنویسد، همانطور که نمی‌تواند آن را «هتی» بنویسد.

استاد! به نظر می‌رسد که این سیاستهای حمایتی از فارسی معیار نتیجه معکوس می‌دهد. یعنی به جای آنکه از فارسی در برابر هجوم واژه‌های بیگانه پاسداری کند، آن را بر ضد گویشهای غیرمعیار تقویت می‌کند و باعث می‌شود که گویشهایی مانند گیلکی و غیره در مقابل فارسی معیار به سرعت رنگ ببازند.

— این یک امر ناگزیر در همه جای دنیا است که گویشها تحت تأثیر رسانه‌ها از بین می‌روند. دلیل اجتماعی‌اش هم این است که اگر کسی به زبان فارسی معیار تسلط داشته باشد، در همه جای کشور می‌تواند شغل بگیرد. ولی اگر کسی فقط گیلکی بداند، از گیلان که بیرون بیاید دیگر نمی‌تواند در تهران با دیگران ارتباط برقرار کند. یا حتی اگر لهجه شدید محلی داشته باشد، ممکن است دیگران به دیده خاصی به او نگاه کنند. در نتیجه، چون مردم زبان معیار را دارای پرستیژ و اعتبار اجتماعی می‌دانند، خودشان تمایل دارند که این زبان را اختیار کنند. بعضیها پیش‌بینی کرده‌اند که گویش مازندرانی با اینکه پشتوانه قوی‌ای دارد، تا پنجاه سال دیگر از بین خواهد رفت. می‌گویند در منطقه وسیعی از مازندران مردم سعی می‌کنند در خانه با بچه‌هایشان به فارسی حرف بزنند و بچه‌ها دیگر مازندرانی نمی‌دانند. من خودم هم دیده‌ام که در آنجا مادران با بچه‌هایشان به فارسی حرف می‌زنند. خوب نتیجه این می‌شود که این بچه‌ها در همه جا حتی در بلوچستان می‌توانند به همین زبان حرف بزنند. ولی اگر فقط مازندرانی بلد باشند و به فارسی تسلط نداشته باشند، برایشان مشکل ایجاد می‌شود. اما کار زبان‌شناسان این است که هرچه زودتر این گویشها و این گونه‌های فارسی را برای علم زبان‌شناسی و تاریخچه زبانهای ایرانی، به کمک دستگاه‌های دقیق و با جزئیاتشان ضبط و تدوین کنند؛ قواعدشان را به دست بدهند.

**آیا می‌توانیم در مورد گونه معیار فارسی هم چنین نتیجه‌ای را صادق بدانیم؟ یعنی آیا**

می‌توانیم بگوییم همانطور که گویشها در برابر زبانهای معیار رنگ می‌بازند، زبانهای معیار هم در مقابل آن گونه جهانی که شما گفتید انگلیسی است، رنگ می‌بازند؟

بله. در مورد زبانهای معیار ملی هم این وضعیت پیش خواهد آمد. احتمالاً آثاری هم از آن ظاهر شده است، به این صورت که مثلاً ما الآن می‌بینیم در کشور آلمان که خیلی هم نسبت به زبانشان متعصب هستند و حتی برای تلفن و تلویزیون هم از ریشه آلمانی واژه ساخته‌اند، وضع طوری شده است که دانشجویان دکتری دانشگاه‌ها آنقدر به زبان انگلیسی مسلط هستند که ترجیح می‌دهند رساله‌هایشان را هم به این زبان بنویسند تا آمریکاییها و سایر انگلیسی‌زبانها هم بتوانند آن را بخوانند. اگر به آلمانی بنویسند، دیگر آنها نمی‌توانند این کتابها را بخوانند. این گرایش در جامعه علمی به وجود آمده. در ایران هم گاهی جرعه‌هایی دیده می‌شود که بعضیها می‌گویند ما هم زبان علمی مان را انگلیسی بکنیم که دانشجویانمان راحت شوند. اگر یک روزی صد سال - دویست سال دیگر، ارتباطات جهانی طوری بشود که زبان انگلیسی (یا چینی یا هر زبان دیگری - نمی‌دانم) کاملاً مسلط شود (چون به هر حال، در آینده قدرت اقتصادی اول دنیا چین است)، قدرت نظامی و فرهنگی و چیزهای دیگر هم ممکن است پشت سرش بیاید. حالا فعلاً زبان برتر دنیا انگلیسی است. اگر طوری بشود که همه ببینند اگر انگلیسی بدانند همه جا جایشان است، خوب همه سعی می‌کنند آن را یاد بگیرند و ممکن است دستگاه‌های آموزش و پرورش کشورهای مختلف هم سعی کنند از دوره ابتدایی انگلیسی را پا به پای زبانهای مادری آموزش بدهند که این به معنی مرگ سایر زبانهاست. یعنی یک زبان واحد جهانی ایجاد می‌شود. منتها الآن با وضع کنونی در قرن بیستم و بیست و یکم، که مسئله سلطه اقتصادی و نظامی در جهان مطرح است و عده‌ای هم دارند با آن مبارزه می‌کنند، به دنبال این مبارزه سعی دارند زبانهای ملی را هم تقویت کنند و آن سلطه را کمی خنثی کنند. ولی اگر قدرتهای جهانی به جایی برسند که دیگر نخواهند سلطه پیدا کنند و با ملتها هم با تسامح و تساهل برخورد کنند، احتمال دارد که در جریان این جهانی شدن، یک زبان جهانی هم ایجاد شود. منتها تا وقتی که این برخوردهای قهرآمیز هست، مقاومت هم هست و چنین اتفاقی نمی‌افتد.

زبان را از نگاهی دیگر و بر اساس تجلی صورتی‌اش می‌توان به گونه نوشتاری و گفتاری تقسیم کرد. درباره این دو گونه زبان فارسی در جایی<sup>(۱)</sup> گفته‌اید: «زبان

۱- جشن‌نامه دکتر علی‌اشرف صادقی به اهتمام امید طیب‌زاده، تهران: هرمس، ۱۳۸۲، صص.

فارسی نوشتاری امروز ما نسبت به صد سال پیش، به فارسی گفتاری نزدیکتر شده؛ خطهای پررنگی که بین گفتار و نوشتار وجود داشته، امروز کم‌رنگتر شده... تا پایان دوره قاجاریه زبان نوشتار به شکلی تصنعی منحصر به علما و منشیان بود، ولی بعد از آنکه سواد همگانی شد، گفتار وارد نوشتار شد. ولی در جای دیگر<sup>(۱)</sup> گفته‌اید: «ما در ایران یک نوع دوزبانگونی داریم... دوزبانگونی، دو فرم متفاوت از یک زبان است که یکی در گفتار و دیگری در نوشتار به کار می‌رود». کدام یک از این دو درست است؟

اینکه گفتم زبان فارسی نوشتاری به گفتار نزدیک شده، منظورم این است که آن تصنعی که در نوشتن بود و کلمات عربی مهجوری را که منشیان دوره قاجار به کار می‌بردند کنار گذاشتند؛ همچنین سلطه‌ای را که دستور زبان عربی بر زبان فارسی داشت و بر اساس آن، صفت را برای موصوفهای مؤنث به صورت مؤنث می‌آوردند. مثلاً «ممالک راقیه» یا «ممالک مترقیه» یا «دول خارجه» و امثال اینها، کنار گذاشته شد. بنابراین، آنچه در زبان مردم به کار می‌رفت، در زبان نوشتار هم متداول شد. از این بابت، زبان فارسی نوشتاری از آن آنچه که منشیان و متصنع‌نویسان پیشین بر آن تحمیل کرده بودند رها شد و به زبان ساده مردم نزدیکتر شد. با این همه، بین زبان گفتار و نوشتار ما از جنبه‌های گوناگون تفاوت هست. به این معنی که اولاً از نظر آواشناسی، زبان فارسی نوشتاری به فارسی قدیم، یعنی فارسی کلاسیک نزدیکتر است؛ مصوتهای بلند کماکان بلند تلفظ می‌شوند ولی در گفتار، کوتاه تلفظ می‌شوند. فرضاً «آسمان» و «ابراهیم» را با a و i (بلند) تلفظ می‌کنیم، ولی در زبان گفتار می‌گوییم «آسمون» و «ابرایم». همان واجها را با ویژگی‌های آوایی متفاوتی ادا می‌کنیم. یا می‌بینیم که در واژه‌ها، مخصوصاً در افعال در زبان گفتار تغییراتی ایجاد می‌شود که در زبان نوشتار وجود ندارد. مثلاً وقتی فعلهای «گفتن»، «رفتن» و «شدن» را در زمان حال صرف می‌کنیم، می‌گوییم «می‌رم، می‌ری، می‌ره»، «می‌گم، می‌گی، می‌گه»، «می‌شم، می‌شی، می‌شه». این یک تفاوت اساسی است. یعنی یک نفر خارجی که فقط فارسی معیار نوشتاری را فرا گرفته، فارسی گفتاری مردم تهران را نمی‌تواند بفهمد. حالا چرا راه دوری برویم؟ همین تاجیکان هم‌زبان ما می‌گویند وقتی که ما با زبان شما در تهران یا بعضی مطبوعات که به زبان روزمره نوشته شده مواجه

۳۶ - ۷ و ص ۳۹.

۱- کتاب ماه ادبیات و فلسفه. مرداد، شهریور و مهر ۱۳۸۵. «گونه‌های زبانی»، به اهتمام علی‌اصغر

محمدخانی، ص ۱۲.



می‌شویم، آن را نمی‌فهمیم. در حالی که زبان نوشتاری و ادبی شما را به خوبی می‌فهمیم. از نظر نحوی هم، ترتیب اجزای جمله با نوشتار متفاوت است. مثلاً ما در نوشتار کوشش می‌کنیم که ترتیب فاعل و مفعول و فعل و دیگر ارکان جمله را رعایت کنیم. اما در گفتار، خودمان را به این صورت مقید نمی‌کنیم. مثلاً به جای آنکه بگوییم «به خانه رفت»، می‌گوییم «رفت خونه»؛ حرف اضافه «به» را هم حذف می‌کنیم. یا به جای «فلانی در خانه است»، می‌گوییم «فلانی خونه است». ببینید چقدر تفاوت نحوی بین زبان گفتار و زبان نوشتار در این مورد وجود دارد. حالا این را با «حسن معلم است / نیست» مقایسه کنید. یعنی «معلم» در اینجا از نظر توزیع دقیقاً در جایگاه «خانه» نشسته است. پس یک خارجی ممکن است تصور کند که «خانه» هم صفتی مانند «معلم» است، در حالی که ما فارسی‌زبانها می‌دانیم که در زیرساخت این جمله، یک حرف اضافه محذوف است و «خونه» یعنی «در خانه». این یک تفاوت بنیادی بین فارسی گفتاری و نوشتاری است.

در بخش صرف هم تفاوت‌هایی وجود دارد. مثلاً در فارسی نوشتاری، جمع با «-ان» و جمعهای مکسر عربی وجود دارد، ولی در فارسی گفتاری تقریباً در تمام موارد سعی می‌کنیم که کلمات را با «-ها» جمع ببندیم که تازه «-ها» هم به صورت مخفف، یعنی «-ا» در می‌آید. فرضاً به جای «کتابها» و «کتب»، می‌گوییم «کتابا». در حالی که در زبان نوشتاری خیلی راحت می‌توانیم بنویسیم «کتب».

اما در بخش واژگان تفاوت خیلی زیاد است. به این معنی که برای بسیاری از کلمات گفتاری، یک واژه رسمی نوشتاری هم داریم. حتی برای حروف اضافه که جزء کلمات بنیادین زبان هستند، در مقابل شکل‌های گفتاری، معادلهای نوشتاری داریم. مثلاً به جای «در» و «در داخل»، در گفتار می‌گوییم «تو»؛ حتی «توی» هم نمی‌گوییم. مثلاً به جای «تلویزیون در اتاق است»، می‌گوییم «تلویزیون تو اتاقه». یعنی در اینجا حرف اضافه عوض می‌شود. برای کلماتی مثل «ماشین» و «موبایل» و دیگر کلمات فرنگی که در گفتار به کار می‌روند، معادلهای رسمی «خودرو» و «تلفن همراه» را داریم. اینها تفاوت‌های کمی نیستند. به همین قیاس، بسیاری از واژه‌های دیگر را که بار عاطفی و القایی دارند کمتر در زبان نوشتاری به کار می‌بریم. مثلاً اگر کسی چاق و تنومند باشد، ممکن است عده‌ای از کلمات گفتاری «تپل» و «خیکی» و امثال اینها در مورد او استفاده کنند، ولی چنین کلماتی هرگز نباید در نوشتار به کار بروند. برای اینکه دارای بار القایی منفی هستند.

تفاوت‌های سبکی هم بین این دو گونه بسیار است. برای اینکه وقتی زبان بین سخن‌گویان یک جامعه به کار می‌رود، خواه ناخواه باید جنبه القایی داشته باشد. معمولاً

در نود و پنج درصد موارد اینگونه است که زبان گفتار حامل داوری‌ها و احساسات گویندگان است. به همین جهت، کلماتی در آن به کار می‌رود که دارای بار القایی گاهی منفی و گاهی مثبت است. زبان گفتار غالباً یک نوع تنوع و رنگارنگی و حالتی القایی دارد که در زبان نوشتار، کمتر دیده می‌شود، مخصوصاً در نوشته‌های علمی که این حالتها اصلاً نباید وجود داشته باشند.

مجموع اینها باعث می‌شود که ما بگوییم نوعی دوزبان‌گونگی در فارسی وجود دارد و زبان فارسی نوشتاری و گفتاری ما تفاوت‌های زیادی با هم دارند. حالا شاید در زبانهای دیگر مانند انگلیسی و فرانسه، تفاوت اینقدر زیاد و آشکار نباشد، ولی در فارسی تفاوت چنین آشکاری را می‌بینیم. پس این متناقض نیست با آن حرفی که در جایی گفته‌ام که زبان از قیوداتی که منشیان دوره قاجار به آن تحمیل کرده بودند خلاص شد و تابع قواعد دستوری زبان زنده قرار گرفت.

آیا ممکن است در آینده این دوزبان‌گونگی کامل شود و زبان رسمی نوشتاری چنان با زبان گفتاری تفاوت داشته باشد که دیگر برای بی‌سوادان قابل فهم نباشد؟

— به نظر من برعکس است. یعنی سیر زبان فارسی را که نگاه می‌کنم، می‌بینم از بسیاری جهات، زبان گفتار فارسی دارد تحت تأثیر زبان نوشتار قرار می‌گیرد. یعنی اگر ما بینیم یک نفر سر کلاس یا در سالن سخنرانی، فعلها را به صورت کامل ادا می‌کند، تعجب نمی‌کنیم و دیگر برایمان شگفتی آور نیست که یک نفر به جای «می‌ره» بگوید «می‌رود». همه این را می‌فهمند و اشکالی هم پیش نمی‌آید. می‌بینیم در بسیاری از موارد «— ان»هایی که در گذشته به صورت «— ون» تلفظ می‌شد، دارد دوباره به همان «— ان» تبدیل می‌شود. یعنی مثلاً به جای «تهرون» و «اصفهان» و «کرمون» می‌گوییم «تهران» و «اصفهان» و «کرمان». این تحولاتی که در گفتار رخ داده بود، در حال بازگشت به صورت اصلی خودش است. در موارد دیگر هم من مشاهده کرده‌ام که بعضی تغییرات که در قرون گذشته در زبان گفتار پیش آمده بود و گاهی در نوشتار هم منعکس می‌شد (مثل تبدیل «ب—» بعد از مصوت به «و» در کلماتی مانند «گرمابه» و «آب» (که به «گرماوه» و «آو» تبدیل می‌شد)، در گویشها به صورت رسمی اولیه خودشان برگشته‌اند. مثلاً ما در قم وقتی که بچه بودیم به ناودان می‌گفتیم «نودون». یا به کاهو می‌گفتیم «کُوو»، ولی الان بچه‌ها می‌گویند «کاهو». خوب اینها همه نشان می‌دهد تلفظهایی که حاصل تغییرات و تحولات زبان فارسی بوده و ابتدا در گفتار پیدا می‌شده و بعد در نوشتار هم ظاهر می‌شده، در حال بازگشت به صورت اولیه هستند. در نتیجه نوعی توافق بین زبان گفتار و

زبان نوشتار که بسیار متأثر از زبان کلاسیک قدیم است، در حال روی دادن است. همین مسئله در مورد گویشها هم صادق است. گویشها هم به شدت تحت تأثیر زبان فارسی تهران و در نتیجه، تحت تأثیر زبان فارسی نوشتار هستند. به همین جهت هم به تدریج رنگ می‌بازند و از بین می‌روند.

در اینکه این دو گونه بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند شکی نیست. ولی در این میان شما کدام یک را اصل در نظر می‌گیرید؟ از گفته‌هایتان چنین برمی‌آید که نوشتار را برگفتار مقدم می‌دانید و معتقدید که گفتار باید به نوشتار نزدیک شود.

— ببینید! از آنجا که زبان نوشتار، گونه معیار است و متنهای علمی و درسی و اخبار و روزنامه‌ها به آن نوشته می‌شوند، در نتیجه این زبان است که باقی می‌ماند. ما از گذشته چه اطلاعاتی در باره زبان فارسی داریم؟ آنچه که داریم همه از کتابهای موجود است. این کتابها به زبان رسمی و زبان دانشمندان و نویسندگان گذشته است. از زبان مردم تصادفاً گاهی از لای این کتابها اطلاع پیدا می‌کنیم. البته امروز ابزارهای جدیدی مثل ضبط صوت، سی.دی، فیلم و امثال اینها پیدا شده است که گفتار مردم را هم ضبط می‌کند. ولی مسئله مهم، داوری و تلقی مردم از زبان خودشان است. وقتی که از مردم درباره صورت‌های گفتاری سؤال می‌شود، قضاوتشان این است که این تلفظی است که مردم می‌گویند ولی شکل صحیح، آن است که می‌نویسند. یعنی مثلاً اگر کسی بگوید «قلف»، می‌گویند صورت صحیح این تلفظ عامیانه، «قفل» است. خودشان هم سعی می‌کنند که همان صورت صحیح را به کار ببرند. این داوری جامعه و مردم خیلی مهم است. تا وقتی که داوری نسبت به زبان گفتار، منفی است، طبیعی است که زبان نوشتار بر زبان گفتار غلبه می‌کند. اما اگر زمانی در جامعه‌ای این تصور پیش بیاید که شکلهای زبان نوشتار، شکلهایی کهنه و منسوخ هستند و شکلهای اصلی، همان صورت‌های گفتاری‌اند، وضعیت وارونه می‌شود. یعنی زبان گفتار بر زبان نوشتار اثر می‌گذارد و شکلهای قدیمی‌تر آن منسوخ می‌شوند. ولی می‌بینیم که در جامعه ما اساساً چنین چیزی نیست. بعضی کلمات به طور طبیعی و به دلایل متعدد منسوخ می‌شوند. اما آن شکلی که از نوشتار ناشی می‌شود، معتبر تلقی می‌شود. همه مردم، لاقلاً آنها که درس خوانده‌اند، سعی می‌کنند طوری صحبت کنند که گفتارشان به زبان معیار نزدیک باشد.

جناب استاد! به نظر شما چرا ما در نوشتار فارسی خودمان بر خلاف مثلاً انگلیسی‌زبانها، از کاربرد اصطلاحات عامیانه‌ای که به لحاظ زبان‌شناختی هیچ ایرادی

ندارند، پرهیز می‌کنیم؟

- بله. بهتر است بگوییم زبان عامه و نه «عامیانه». هر جامعه‌ای هنجارهای زبانی خاصی دارد. الآن در جوامع آنگلو ساکسون هنجار زبانی این است که اگر حتی کلمات تابو یا «حرام» در گفتار یا سر کلاس به کار برود، هیچ ایرادی ندارد. در جامعه ما هم سابقاً همینطور بود. اگر به اشعار شعرای بزرگمان مثل سنایی و مولوی و دیگران نگاه کنیم کلمات و اصطلاحات تابوی فراوانی را به راحتی پیدا می‌کنیم. اما می‌بینیم بعدها این هنجارهای زبانی به تدریج عوض شده و آنچه که می‌توانیم اسمش را «عفت زبانی» بگذاریم، بر زبان نوشتار غلبه کرده است. امروز هم این کلمات عامیانه به دلیل داشتن بار القایی منفی، جزء هنجارهای زبان نوشتاری ما نیستند، مگر در داستانها.

مطبوعات هم گاهی از اینگونه کلمات استفاده می‌کنند.

- بله، ولی نه در ستونهای جدی و در اخبارشان. مثلاً ما ممکن است به بعضی افراد در جامعه لقب بدهیم و این لقبها معمولاً دارای بار عاطفی و القایی منفی هستند. مثلاً به کسی ممکن است بگوییم «حسن قرقی». نویسنده‌ای که به زبان رسمی دارد می‌نویسد، به خودش اجازه نمی‌دهد این نوع کلمات را در نوشته‌هایش به کار ببرد. یا اگر هم به کار ببرد، در گیومه می‌گذارد. بنابراین، اگر ما اصطلاحات و تعبیرات زبان عامه را در نوشته‌های رسمی به کار نمی‌بریم، علتش این است که این تعبیرات، خواه اصطلاحات و خواه کلمات، دارای بار القایی گاه شدید هستند و زبان رسمی و معیار ما از استعمال چنین تعبیراتی پرهیز دارد و اصولاً دید درس‌خواندگان ما به زبان است که تعیین می‌کند آیا اینها باید به کار بروند یا نه. در جوامع آنگلو ساکسون دید متفاوتی وجود دارد، ولی در اینجا دید این است که زبان نوشتار باید شسته و رفته باشد و این نوع تعبیرات درش به کار نرود، مگر در داستانها و رمانها که گفته‌های طبقات مختلف جامعه را نقل می‌کنند. اما اگر استادی سر کلاس این صورتهای را به کار ببرد، خوب این مطلوب و پذیرفته نیست. حتی در اینجا برعکس جوامع آنگلو ساکسون، استاد و دانشجو در کلاس خطاب به یکدیگر، نام خانوادگی همدیگر را به کار می‌برند. در حالی که در آنجا نام کوچک و نامهای تحبیبی را به کار می‌برند. مثلاً اگر اسم کسی «ریچارد» باشد، او را «دیک» صدا می‌زنند و به «ویلیام» می‌گویند «بیل». کما اینکه آنها این نامهای تحبیبی را که یادآور نام‌گذاری در کودکی و در جمع صمیمی خانواده‌اند، در نوشته‌هایشان و در مورد بزرگسالان هم به کار می‌برند و حتی اگر شخصی به این نامهای تحبیبی معروف شود، اگر به بالاترین مقامات هم برسد باز هم این نام برایش به کار می‌رود. مثل «بیل» که برای

رئیس‌جمهور آمریکا، ویلیام جفرسون کلیتون، در همه روزنامه‌ها و رسانه‌ها به کار می‌رفت. ولی این هنجارها در جامعه ما وجود ندارد.

پس عدم کاربرد زبان عامه در ایران دلایل جامعه‌شناختی دارد تا زبان‌شناختی. - بله. یعنی ما اینجا نمی‌توانیم «عبدالله» یا «ابوالفضل» را بنویسیم «عبدل» یا «ابول». ولی در گفتار می‌توانیم بگوییم. این مسئله دلایل جامعه‌شناختی دارد. جامعه ما این را به دلایل تاریخی و سنتی نمی‌پذیرد.

آیا مطالعات تاریخی و هم‌زمانی زبان لزوماً وابسته به یکدیگر هستند؟ آیا می‌توان آنها را مستقل از هم مطالعه کرد؟

- مطالعه هم‌زمانی یا ایستای زبان، امروز تقریباً مردود شده. یعنی بسیاری از زبان‌شناسان معتقدند که ما برای توجیه بسیاری از استثناهای زبان ناچاریم به تاریخ زبان متوسل شویم. حتی زبان‌شناسان فرمالیست گشتارگرا هم وقتی برای اشکال زبان، زیرساخت تعیین می‌کنند، در حقیقت، نوعی توسل به تاریخ زبان است. یعنی آن ریرساخت، غالباً شکل قدیمتری از زبان است. بنابر این، خیلی از زبان‌شناسان می‌گویند توجیه این شکل‌های استثنایی که در زبان است، جز با توسل به تاریخ آن زبان میسر نیست. بنابراین، مطالعه تاریخی و هم‌زمانی زبان بایستی در کنار هم باشد. به عنوان نمونه مثالی بزنم از کارهای خودم؛ بدون اینکه هیچ قصد ستایش داشته باشم. من کارم اساساً در ابتدا زبان‌شناسی تاریخی بوده و بعداً به توصیف هم‌زمانی زبان رو آوردم. برای همین در نوشته‌های من همیشه نکات تاریخی با هم‌زمانی آمیخته است و بعضی نکاتی را که دیگران نمی‌توانند فقط با در نظر گرفتن شکل کنونی زبان فارسی توجیه کنند، من به کمک اطلاعات تاریخی حل می‌کنم.

بله، این ویژگی منحصر به آثار شماست.

- بله. دوستان زبان‌شناس ما همیشه می‌گویند در نوشته‌های تو چیزهایی هست که در نوشته‌های ما نیست. اولاً مطالعات من در زمینه تاریخ زبان فارسی بوده و از رشته ادبیات فارسی به زبان‌شناسی آمده‌ام و طبعاً معلوماتم در این خصوص تأثیرگذار بوده، ولی کسانی که الآن زبان‌شناسی می‌خوانند، همه پیش‌زمینه زبان خارجی مانند انگلیسی و فرانسه دارند و از زبان فارسی و تاریخش اطلاع چندانی ندارند. یک دلیلش این است و دلیل دیگرش اینکه من معتقدم که این دو نوع مطالعه بر خلاف آنچه سوسور می‌گوید، از

هم جدا نیستند. ساختگراهای اروپایی هم بعدها این نظر سوسور را رد کردند و گفتند مطالعات هم‌زمانی و در زمانی نمی‌تواند از هم جدا باشد. در نتیجه برای شناخت بهتر ساخت یک زبان هم ناچاریم از اطلاعات تاریخی‌ای که در اختیار داریم استفاده کنیم و به همین جهت هم تاریخ زبان باید خوب مطالعه شود و زبان فارسی ما از این جهت متأسفانه ضعیف است و حتی از نظر توصیف‌های هم‌زمانی هم ضعیف است. زبان‌شناسان ما بیشتر نظریه‌زده هستند.

سؤال بعدی من هم در همین خصوص است که آیا پژوهش‌های توصیفی بر روی زبان فارسی و دسته‌بندی مقولات مختلف آن برای نظریه‌پردازی کافی است؟

— ببینید! اساساً برای هر کاری یک نظریه لازم است، مخصوصاً برای توصیف زبان. اگر ما نظریه نداشته باشیم، کارمان تبدیل می‌شود به همان کارهای دستوریان سنتی، ولی اینجا باید به یک نکته خیلی مهم توجه کرد: همه نظریه‌های زبانی کنونی، ناقص هستند. چندین سال پیش که برای فرصت مطالعاتی به انگلستان رفته بودم، این را از یک استادی شنیدم که خودش دو — سه کتاب نظری نوشته و نظریاتش را عوض کرده. او گفت تمام این نظریات، غلطاند (All of them are wrong). این حرف صد در صد درست است. برای اینکه زبان به دلیل پیچیدگی بیش از حدش از یک طرف با جامعه ارتباط دارد و جامعه، گوناگونی دارد، طبقات مختلف دارد، و از طرف دیگر با نقش‌های زبان ارتباط دارد که باید متنوع و رنگارنگ باشد و از طرف دیگر با تاریخ زبان مرتبط است، یعنی زبان اساساً یک امر تاریخی است و دائم در حال تغییر و تحول است و بازمانده‌های گذشته همیشه در مقطع هم‌زمانی وجود دارد. از طرف دیگر هم، با ذهن بسیار خلاق و پیچیده انسان سر و کار دارد. خوب، کدام نظریه زبانی را می‌شود در نظر گرفت که به تمام این جنبه‌ها توجه کند؟ جامعه‌شناسان زبان می‌گویند زبان آن چیزی است که به صورت عینی در جامعه به کار می‌رود. صورت‌گرایان می‌گویند زبان باید به صورت یک چارچوب نظری که گوینده و شنونده ایده‌آل در آن در نظر گرفته شده باشد، توصیف شود که این با واقعیت تطبیق نمی‌کند. ولی حرف جامعه‌شناسان را باید بسیار جدی گرفت. یعنی وقتی زبان را مطالعه می‌کنیم، باید به این تنوع و گوناگونی و رنگارنگی آن توجه کنیم؛ اینکه در چه بافتی و با چه مخاطبی زبان چه تغییری می‌کند و به چه شکلی به کار می‌رود. به هیچ وجه نمی‌شود اینها را حذف کرد. اینها را صورت‌گرایان حذف می‌کنند. آنها ناچارند همه اینها را پاک کنند و زبان را دباغی و پیرایش کنند و بعد آن را بیاورند درون یک چارچوب هندسی و آرمانی‌اش کنند. فرمالیسم یعنی یک چارچوب هندسی. این از واقعیت دور



می‌شود. اگر به روان‌شناسان زبان هم توجه کنیم، می‌بینیم آنها هم حرفهای دیگری می‌زنند. واقعیت این است که ما در شرایط روانی خاصی زبانمان تغییر پیدا می‌کند. وقتی که خشمگین هستیم یا در یک سالن سخنرانی به خودمان مسلط هستیم، از هر نظر به دو صورت صحبت می‌کنیم؛ از نظر آواشناسی، آهنگ صحبتمان متفاوت می‌شود و واژگان زبانمان و حتی نحو آن هم متفاوت می‌شود. بنابراین ما بایستی یک چارچوب نظری مناسب را انتخاب کنیم ولی نباید خودمان را در بست، مقید به آن کنیم. من به فرمالیسم و اینکه زبان را آرمانی کنیم اصلاً نه توجه دارم و نه اعتقاد. من بیشتر متوجه جامعه‌شناسی زبان هستم. به نظر من بیشتر باید به صورت توصیفی با زبان برخورد کرد، یعنی آن را عیناً همانگونه که هست زیر ذره‌بین گذاشت و مطالعه کرد و گوناگونی‌ها و رنگارنگی‌هایش در موقعیتهای و کاربردهای مختلف را نشان داد. این همان است که جامعه‌شناسان زبان می‌گویند. بنابراین، بایستی انعطاف داشته باشیم. توصیف‌گر اگر انعطاف نداشته باشد مجبور است که واقعیتهای زبان را قلب و بعضی‌ها را حذف کند. دیده‌اید که بعضی‌ها می‌خواهند یک نظریه یا عقیده را بدون در نظر گرفتن واقعیتهای زبان و در حقیقت به شکل ذهنی نه عینی ثابت کنند. اینها مجبورند داده‌هایی را جمع کنند که پشتیبان نظریه‌شان باشد و داده‌هایی را که عکس آن است و آن را رد می‌کند، کنار بگذارند. این یک نوع پیش‌تجربه‌گرایی (a priori) یا پیش‌داوری کردن و از قبل نتیجه‌ای را معین کردن است. این پیش‌داوری‌گرایی که اصولاً در صورت‌گرایی دیده می‌شود، در مطالعه علمی مردود است. ما اگرچه به این امر معتقدیم، در هر حال نمی‌توانیم فارغ از این نظریات جدید زبان‌شناسی باشیم، ولی بایستی ببینیم کدام‌یک از این نظریات به واقعیت زبان نزدیکتر است. حالا نقش‌گرایی یک جنبه‌هایی از زبان را می‌بیند؛ صورت‌گرایی، جنبه‌های دیگر را می‌بیند؛ جامعه‌شناسی زبان جنبه‌های متفاوتی را می‌بیند. ما باید جنبه‌های مثبت این نظریات را بگیریم. مثلاً بایستی توجه داشته باشیم که صورت‌گرایی بی‌شک به دقت در توصیف کمک می‌کند و نقش‌گرایی هم به کاربرد عنایت دارد و از این نظر به جامعه‌شناسی زبان نزدیک است. پس ما باید برای توصیف زبان، نظریه‌ای را برگزینیم که تلفیقی از اینها باشد. نمی‌توانیم در بست تابع یک مکتب یا مکتبی دیگر باشیم. در مسائل اجتماعی و سیاسی و فلسفی هم همینطور است؛ کسانی که در قدیم تابع یک تز سیاسی یا فلسفی بودند و سعی می‌کردند به هر نحوی این نظریات را اثبات کنند، آدمهای واقع‌گرایی نبودند. بنابراین، به نظر من نظریه‌زدگی مطلق مردود است و نشان دهنده عمق تفکر نیست.

مطالعات ساختوازی خود شما بیشتر مبتنی بر چه نظریه یا نظریاتی است؟  
من نظریه خاصی را جز توصیف‌گرایی در نظر نگرفته‌ام. مثلاً من وقتی وندهایی را در زبان معیار و در کنار آن، در زبان گفتاری، با بار القایی می‌بینم، ناچارم همه اینها را توصیف کنم. یعنی دیگر شنونده یا گوینده ایده آل مورد نظر نیست. برای مثال وقتی می‌بینم که کلمات «کوتوله»، «کوچولو»، «بادالو» و «پشمالو» در زبان فارسی گفتاری هست، اینها را احتمالاً یک گوینده یا شنونده ایده آل آنطور که چامسکی می‌گوید، به کار نمی‌برد. ولی من نمی‌توانم اینها را از زبان فارسی کنار بگذارم. ناچار باید به توصیفشان پردازم. پس من هم باید به نوشتار توجه کنم، هم به گفتار و هم به گونه‌های مختلف گفتاری.

در شرح اهداف گروه دستور زبان فارسی فرهنگستان زبان و ادب، بر لزوم توصیفی و ساخت‌گرا بودن دستور فارسی تأکید کرده و گفته‌اید: «دستوری که برای عموم نوشته می‌شود به هیچ وجه نباید مبتنی بر نظریه‌ای خاص باشد»<sup>(۱)</sup>. به عنوان مدیر این گروه بفرمایید تا چه حد به اهداف خود (تدوین دستور جامع فارسی امروز) دست یافته‌اید؟

— من همیشه معتقد بوده‌ام مطالبی که بر اساس نظریات صرف نوشته می‌شود فقط به درد جمع محدود زبان‌شناسان می‌خورد و عموم مردم نه اینها را می‌فهمند و نه طالبان هستند. بنابراین اگر دستور زبان برای عموم نوشته می‌شود، باید توصیف زبانی باشد که هم به صورت عینی در گفتار جامعه و هم در نوشته‌ها به کار می‌رود. در توصیف زبان از طرح مسائل انتزاعی که در نظریات مطرح است، باید خودداری شود. تصور کنید که برای دانشجویان رشته ادبیات فارسی و سایر رشته‌ها بخواهیم یک دستور زبان بنویسیم که به آنها اطلاعاتی در مورد ساختار زبان فارسی بدهد. در این صورت، توصیفمان ناگزیر باید واقعیاتی را که در زبان هست، تشریح کند و نه مسائل انتزاعی و به اصطلاح زیرساختی‌ای را که در نظریات هست. دستوری که برای عموم نوشته می‌شود باید اینطور باشد. چنین دستوری هم خواننده‌های زیادی خواهد داشت و هم مطالبش مفهوم خواهد بود و هم کمک می‌کند به نظریات زبان‌شناسی. یعنی توصیف دقیق و علمی و عینی سبب می‌شود نظریاتی که بر اساس یک یا چند زبان ارائه شده‌اند، به محک بخورند و مشخص شود که بعضی نکاتی که در آنها مطرح شده با واقعیات بعضی زبانها

۱. جشن‌نامه دکتر علی‌اشرف صادقی، به اهتمام امید طبیب‌زاده، تهران: هرمس، ۱۳۸۲، ص. ۴۴.

تطبیق نمی‌کند. پس کلیت ندارد و نمی‌شود اسم اینها را نظریات عمومی زبان گذاشت. چون نظریات موجود مبتنی بر تعداد محدودی از زبانها بوده، این اشکال را دارد. یعنی چون مثلاً بر اساس تعداد محدودی از زبانهای شناخته شده انگلیسی و فرانسه و آلمانی و دیگر زبانهای اروپایی یا احیاناً زبانهای آفریقایی و استرالیایی به صورت خاصی تدوین شده‌اند، پس از محک خوردن با زبانهای مختلف تعدیل یا رد می‌شوند. چامسکی چندین بار این کار را کرده است.

زبان‌شناسان گفته‌اند که در زبان ابتدا وندهای اشتقاقی و سپس وندهای تصریفی می‌آید، زیرا وندهای اشتقاقی برای واژه‌سازی به کار می‌روند و از پایه‌های مختلف، واژه‌های جدید می‌سازند که چه بسا مقوله آنها با هم متفاوت است. بعد از اینکه این واژه‌ها چه مرکب و چه مشتق، ساخته شدند، مثل اجزای پیش ساخته ساختمان مثل در یا پنجره پیش ساخته، در نحو به کار می‌روند. ما وقتی یک در پیش ساخته را می‌خریم، به اجزای آن کاری نداریم. بنا این را به عنوان یک واحد منسجم توی درگاه کار می‌گذارد. ما در بخش صرف زبان با کلمات همین کار را می‌کنیم. آنجا کارشان را تمام می‌کنیم و می‌سازیمشان و بعد در نحو و جمله به کار می‌بریم. پس اینها واحدهای پیش ساخته‌ای هستند. ما وقتی می‌خواهیم در نحو از اینها استفاده کنیم، باید به درونشان وارد نشویم و اجزای نحوی را باید به کلشان ارتباط بدهیم. مثلاً یک وند تصریفی را که به نحو مربوط می‌شود، بعد از وند اشتقاقی اضافه کنیم. مثلاً «ی» نکره در فارسی وندی است که در جمله به کار می‌رود. اگر در جمله «مردی را دیدم»، به جای «مرد» بگوییم «دانشمند»، از محور عمودی (paradigmatic) تنها یک انتخاب داریم نه دو انتخاب؛ چون کلمه «دانشمند» قبلاً به عنوان یک واحد پیش ساخته از صرف آمده در واژگان ما. وقتی انتخاب می‌کنیم، «دانشمند» را انتخاب می‌کنیم نه اینکه «دانش» و «مند» را همانجا ترکیب کنیم. این یک جای دیگری ساخته شده و وارد واژگان ما شده. «ی» را هم در نحو به کل کلمه «دانشمند» می‌چسبانیم. پسوند جمع هم یکی دیگر از پسوندهای تصریفی زبان فارسی است. بنابراین، وقتی می‌خواهیم در یک جمله این پسوند را به کار ببریم و یک پسوند اشتقاقی هم داشته باشیم، طبق همان اصل کلی باید پسوند اشتقاقی پیش از پسوند تصریفی به پایه کلمه بچسبد. اما در زبان فارسی می‌بینیم که این قاعده نقض می‌شود. مثلاً جمع «کی» می‌شود «کیان» و جمع «خسرو» می‌شود «خسروان». بعد «ی» نسبت را به کل اینها می‌چسبانیم و می‌گوییم «کیانی» و «خسروانی». «شاه» ← «شاهان» ← «شاهانی / شاهانه». در اینجا هم «-ی / -ه» پس از پسوند تصریفی جمع به «شاه» چسبیده. حالا در مورد جمعهای عربی می‌بینیم که این فرایند از این هم پیشرفته‌تر است،

چون جمعهای عربی را ما به صورت قالبی از عربی قرض گرفته‌ایم. پس می‌گوییم «پارکینگ طبقاتی» یا «فرصت مطالعاتی» یا «جنبه اطلاعاتی».

بنابراین در این مورد اگر زبان فارسی را زیر ذره‌بین بگذاریم، نشان می‌دهد که نظریه تقدم پسوندهای اشتقاقی بر تصریفی یک امر کلی نیست. اگر هم ثابت شود که این کلیت در تمام زبانهای دنیا وجود دارد، ما باید این واقعیت زبان فارسی را جور دیگری توجیه کنیم. این خودش مطلب مهمی است که زبان فارسی ما این امر را نقض می‌کند. ممکن است توجیه، این باشد که صرف و نحو در جاهایی با هم تلاقی می‌کنند؛ یک لایه‌ای از زبان از نحو می‌آید و وارد صرف می‌شود و یک مجموعه‌ای ساخته می‌شود و این دو مرتبه به نحو برمی‌گردد. ممکن است با چنین توجیهی بشود آن نظریه را پذیرفت، ولی در هر حال، به آن صورت کلی دست کم در زبان فارسی قابل قبول نیست. شاید یکی از جاهای تلاقی نحو و صرف اینجا باشد و دولایگی زبان که در زبانهای دیگر لااقل در انگلیسی در ارتباط با واج‌شناسی و صرف مطالعه شده، اینجا در ارتباط با نحو و صرف متجلی شود. پس توصیفهای دقیق می‌تواند به تعدیل نظریات زبانی کمک کند.

آیا زبان‌شناسی در ایران باید همچنان در مسیر کنونی اش گام بردارد؟

— به نظر من الان وضعیتی در گروه‌های زبان‌شناسی ما وجود دارد که می‌شود آن را حالت «خودباختگی» در برابر بعضی نظریه‌های رایج در غرب نامید. تقریباً الان در دانشگاه‌های ما نظریات صورت‌گرا مطرح می‌شود و به نظریه‌های دیگر کمتر توجه می‌شود. این یک نوع عقب‌ماندگی است.

الآن در دنیا صورت‌گرایی اگر نگوئیم دچار افول شده، دست کم هم‌شان دیگر نظریه‌های رقیب است.

— بله. رقیب هستند با نظریه‌های نقش‌گرا و نظریه‌های جامعه‌شناختی. به نظر من ما بایستی در گروه‌های زبان‌شناسی مان استادانی از همه مکاتب زبان‌شناسی داشته باشیم. همه این مکاتب باید درس داده شوند تا دانشجویان با همه‌شان آشنا شوند و خودشان نظریه‌ها را انتخاب و تلفیق کنند. مگر در جاهای دیگر دنیا زبان‌شناسان کار دیگری می‌کنند؟ زبان‌شناسی که نظریه‌های مختلف را خوانده، از تلفیق آنها با آراء خود، یک نظریه جدید ارائه می‌دهد. ما از این نظر نوعی عقب‌ماندگی در زمینه زبان‌شناسی داریم، چون نگاهی یکسوگرایانه به مطالعه زبان داریم.

درباره بانک داده‌های زبانی که به منظور تدوین فرهنگ جامع زبان فارسی به سرپرستی خود شما در فرهنگستان گردآوری شده، اگر ممکن است توضیحی بدهید. - ما متأسفانه تا به حال در زبان فارسی یک فرهنگ امروزی که هم از نظر روش به تحقیقات جدید فرهنگ‌نگاری توجه داشته باشد و هم جامع‌واژگان زبان فارسی باشد، نداشته‌ایم. بنابراین، بنده از سالها پیش تصمیم گرفتم که با اطلاعاتی که از وضع کنونی زبان فارسی و پیشینه آن دارم، و همینطور با اطلاعاتی که از زبان‌شناسی کسب کرده‌ام، با استخراج واژگان از کلیه متون، از قدیم‌ترین ایام تا زمان حاضر، و با شیوه‌های نوین فرهنگ‌نگاری و تعریف‌نگاری و شاهدهی، بیایم و یک فرهنگ جامع زبان تهیه کنیم. خوشبختانه شیوه‌نامه کارمان را مشخص کرده‌ایم و می‌دانیم که الگوهای تعریفمان چه باید باشد، چقدر باید شاهد بدهیم و برای هر واژه چه نوع اطلاعاتی باید بدهیم (مثلاً اطلاعات تاریخی در قلاب و بلافاصله بعد از سرمدخل می‌آید). تا جایی که برایمان مقدور بوده سعی کرده‌ایم از تمام ادوار فارسی متونی را انتخاب کنیم و به عنوان متون نمونه و گویا که در بر دارنده بیشترین واژه‌های آن دوران است، وارد بانک اطلاعاتی مان کنیم. لغت‌نامه دهخدا تا قرن هشتم را در بر می‌گیرد و سپس یک خلأ بزرگی بین قرن هشتم و عصر حاضر دارد. برای عصر حاضر دهخدا با اطلاعاتی که خودش داشته و از مردم کسب کرده، واژه‌های گفتار را اضافه کرده ولی واژه‌های دوره بعد از تیموریان و صفویه و قاجاریه را در فرهنگش منعکس نکرده است. بعلاوه زمانی که دهخدا فیشهایش را گردآوری می‌کرد و لغتنامه را تدوین می‌کرد بسیاری از متون قدیمی هنوز چاپ نشده بود. الآن بسیاری از این متون چاپ شده‌اند و در دسترس هستند و حاوی واژه‌هایی هستند که در لغت‌نامه دهخدا نیامده‌اند. افزون بر این، در این پنجاه سالی که از تدوین لغت‌نامه می‌گذرد، واژه‌های بسیاری چه از زبانهای دیگر، مخصوصاً زبان انگلیسی و چه واژه‌های علمی‌ای که استادان برای مفاهیم جدید ساخته‌اند، به زبان فارسی اضافه شده که باید وارد فرهنگ لغت شوند. واژه‌های علمی هم باید در حد یک فرهنگ عمومی تعریف شوند و این تعریفها را باید متخصصان ارائه بدهند، همانطور که در فرهنگهای نوین غربی می‌بینیم. این فرهنگ، همچنین باید خالی از حشو و زوائد باشد. هیچ فرهنگی که جامع همه این ویژگی‌ها باشد در حال حاضر در زبان فارسی وجود ندارد. ما این کار را با انتخاب هزار متن برای تشکیل بانک اطلاعات فارسی آغاز کردیم. در دوره‌های اول، یعنی قرنهای چهارم و پنجم و ششم سعی کردیم واژه‌های تمام متون را استخراج کنیم و به رایانه بدهیم، ولی بعد از قرن ششم که دوره‌های صفویه قاجاریه و معاصر را هم شامل می‌شود، چون متون موجود زیاد بود، ناچار شدیم دست به انتخاب

بزنیم. مثلاً از میان روزنامه‌ها اطلاعات را که قدیم‌ترین روزنامه است و از هشتاد سال پیش منتشر می‌شود، انتخاب کردیم و از هر سال آن سعی کردیم واژه‌های دو شماره را به طور کامل استخراج کنیم و به رایانه بدهیم. تا کنون چهارصد هزار مدخل مستقل در بانکمان احصا کرده‌ایم. هیچ بانک اطلاعات زبانی و هیچ فرهنگی در زبان فارسی تا به حال این مقدار مدخل را نداشته است. بعلاوه، شواهدی که داریم به ما کمک می‌کند واژه‌ای را که احياناً ضبط نکرده‌ایم از درون شواهد بازبازی کنیم. یعنی می‌توانیم بگوییم تقریباً هیچ واژه‌ای از بانک داده‌های زبانی ما فوت نشده است.

تدوین این حجم از داده‌ها به عنوان فرهنگ کار بسیار زمان‌گیری است و احتیاج به پژوهشگران زیادی دارد، ولی همین مقدار که فراهم شده، گیریم که موفق به تدوین فرهنگ هم نشویم، (البته الآن کار تعریف‌نگاری را شروع کرده‌ایم و ده واژه را به عنوان نمونه ویرایش کرده‌ام و الگوی کارمان مشخص شده است) این بانک دادگان برای پژوهندگان زبان فارسی یک منبع بسیار غنی است. آنها می‌توانند هم از نظر لغوی انواع و اقسام تحقیقات تاریخی و هم‌زمانی را با این بانک انجام دهند و هم از نظر صرفی و نحوی و آواشناسی و واجشناسی به گنجینه‌ای از مواد زبان فارسی و وندها و کلمات مشتق و مرکب آن و نیز تحول واجهای زبان فارسی دسترسی پیدا کنند. چون ما در حال حاضر این بانک را با صرف چندین میلیارد تومان هزینه به صورت علمی تدوین کرده‌ایم، تا وقتی که فرهنگ جامع خودمان را لااقل به نیمه نرسانده‌ایم آن را در اختیار عموم قرار نمی‌دهیم، زیرا مؤسسات خصوصی منتظرند که به بهانه عدم وجود حق نشر در ایران، به این بانک هم مانند کتابهای خارجی بدون پرداخت حقوق ناشر دستبرد بزنند و برای خودشان انواع فرهنگهای مختلف را تألیف کنند. ما پس از آنکه چند جلد از فرهنگمان درآمد و مشخص شد که بانک متعلق به ماست و چه موادی در آن وجود دارد، بانک را در وبگاه خواهیم گذاشت تا همه بتوانند از آن استفاده کنند، ولی فعلاً در مراحل اولیه این بانک به پژوهشگران بخش فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی و همین‌طور به استادان و اعضای فرهنگستان اختصاص دارد. استادان رشته‌های ادبیات و زبان‌شناسی هم اگر تحقیقی می‌کنند و احتیاج به جستجوی واژه‌ها، وندها، یا معنایشان دارند، ما با آنها همکاری می‌کنیم و خودمان نتیجه جستجو را به صورت اوراق چاپ‌شده در اختیارشان می‌گذاریم. این بانک رمز دارد و دسترسی مستقیم به آن جز برای پژوهشگران و آن هم به شرطی که مطالبش محفوظ بماند ناممکن است. فقط یک نفر کلید رمز را به رایانه می‌دهد و بخش مورد نیاز هر پژوهشگری را باز می‌کند و پژوهشگر فقط به همان بخش دسترسی خواهد داشت تا راه برای سوءاستفاده‌گران از



پیش بینی می کنید که اگر کار فرهنگ نگاری بی وقفه پیگیری شود، در چه مدت زمانی به سرانجام خواهد رسید؟

— فعلاً بانکمان را تقریباً با همان هزار جلد بسته ایم، ولی بی شک این راه را باز گذاشته ایم که اگر در آینده واژه های جدیدی عمومیت پیدا کرد، یا متنهای مهمی چاپ شد و واژه های جدیدی در برداشت، اینها هم وارد شوند. حالا اینکه تدوین فرهنگ به چند سال زمان نیاز دارد تا در اختیار عموم قرار گیرد، بستگی دارد به بودجه ای که در اختیارمان گذاشته می شود و اینکه چند پژوهشگر واجد شرایط و فعال و کارآگاه در اختیار داشته باشیم.

اگر تمام این شرایط برآورده شود، فکر می کنید نگارش آن پس از چند سال به پایان می رسد؟

— ما فعلاً ده سال در نظر گرفته ایم ولی احتمالاً کل کار بین ده تا پانزده سال با شرایط موجود طول خواهد کشید، چون به صورت قطعی نمی شود پیش بینی کرد. با اینکه فرهنگستان انجام این کار را ده سال پیش بینی کرده، بنده فکر می کنم بین ده تا پانزده سال طول بکشد. سعی می کنیم تا آنجا که لااقل خودم توان دارم و زنده هستم این را به سرانجامی برسانیم. شیوه نامه تدوین آن مدون شده و کار روی همان غلتک پیش خواهد رفت و آن چندگانگی ای که پس از دهخدا در فرهنگش پیش آمد که هر جلدش یک سازی می زند، پیش نخواهد آمد و کار، منسجم خواهد بود. من کوشش می کنم کارهای دیگرم را رها کنم و به این کار پردازم. دیروز امتحانی برگزار کردیم و از میان داوطلبان به علت کمبود جا فعلاً بیست نفر را انتخاب کرده ایم و برای عده ای پژوهشگر که قبلاً گرفته بودیم، کلاسهای متعدد فرهنگ نویسی برگزار کردیم. کار فرهنگ نگاری را با پژوهشگرانی که از قبل اینجا بودند و کسانی که به ما ملحق خواهند شد، انشاء الله ادامه می دهیم تا در سال آینده لااقل حرف «آ» را تدوین کنیم و در دسترس استادان و محققان قرار بدهیم و نظرشان را جویا شویم و اگر نکاتی بود، در مجلدات بعدی اعمال کنیم.

با چنین کار بزرگی قطعاً خلا عمیقی پر خواهد شد. ما برایتان آرزوی موفقیت داریم. — خیلی متشکرم. ما هم احساس کرده ایم که خلا بزرگی از این بابت در مطالعات زبان فارسی وجود دارد. چرا ما نباید فرهنگهای متعدد و مدرنی به سبک مثلاً فرهنگ وبستر،

فرهنگ کوئید و فرهنگ آکسفورد داشته باشیم. این در نتیجه کم‌همتی ماست. ما اشخاصی که همت کوتاه دارند زیاد داریم، ولی جامعه به اشخاص بلندهمت هم برای انجام دادن کارهایی که دهخدا و دکتر معین و دیگران کردند، نیاز دارد؛ کسانی که خودشان را وقف کارهای فرهنگی بزرگ و عام‌المنفعه می‌کنند.

خیلی ممنون از وقتی که به ما دادید. اگر سخن دیگری هست، بفرمایید.

— من هم برای شما آرزوی توفیق می‌کنم و همینطور برای خودم، تا بتوانم این کار را لااقل تا حدودی ادامه بدهم و بعد روش کار تثبیت شود و تداوم یابد. هر زبانی ساختاری دارد که با ساخت زبانهای دیگر متفاوت است. مثلاً زبان عربی که از زبانهای سامی است ساختار خاصی دارد که بر اساس آن، ریشه کلمه از صامت‌ها که اسکلت معنایی کلمه را می‌سازند تشکیل می‌شود و از مصوت‌ها که عمدتاً جنبه دستوری دارند. البته صامت‌ها هم گاهی جنبه دستوری دارند، ولی اسکلت معنایی کلمه مربوط می‌شود به اسکلت ثلاثی و گاهی هم رباعی و خماسی صامت‌ها. این ریشه‌ها پس از اینکه به بابهای مختلف می‌روند، به سبک خاص زبان عربی ترکیبات و مشتقات مختلفی می‌سازد. خوب فرهنگ‌نویسی برای عربی باید منطبق با این ساخت باشد، ولی زبان ما یک زبان هندواروپایی است. ترکیب در این زبان خیلی اهمیت دارد. بعد از ترکیب، اشتقاق است. اگر به گفتار مردم دقت کنید کمتر کلمه مشتق می‌سازند، ولی کلمه مرکب زیاد می‌سازند. هر شاعر و نویسنده‌ای مقداری کلمه مرکب خلق می‌کند. بعلاوه، ما فعل بسیط بسیار کم داریم؛ فعلهای ما گروهی و ترکیبی و عبارتهای فعلی هستند. دسته‌بندی اینها و آوردن این ترکیبات و فعلهای گروهی احتیاج به یک چارچوب نظری خاص زبان فارسی دارد.

نکته دیگری که باید مورد نظر قرار بگیرد، کاربرد و استفاده‌کننده از فرهنگ است. به این معنی که ما باید گذشته از تدوین فرهنگ بر اساس یک چارچوب محکم علمی، به کاربرد هم توجه داشته باشیم تا آسانتر به مطلوب خود برسند و واژه یا ترکیب یا فعل مرکبی را که جستجو می‌کنند، راحتتر و سریعتر پیدا کنند. بنابراین ما باید تلفیقی از این دو جنبه داشته باشیم که خود می‌تواند چارچوبی نظری برای فرهنگ‌نویسی زبان فارسی باشد. مثلاً آیا فعلهای مرکب را باید مانند فرهنگ معین مدخل کنیم؟ که جنبه نظری‌اش خیلی ضعیف است. آیا اینها را ذیل اصلی‌ترین کلمه بیاوریم و جای دیگر بیاوریم؟ این هم یک جنبه صرف نظری می‌تواند داشته باشد. ما راه بینابینی را انتخاب کرده‌ایم: در عبارتهای فعلی‌ای که دو یا سه کلمه بنیادی مانند اسم و صفت دارند، اینها را در دو-سه جا ممکن است ضبط کنیم و از یکی به دیگری، مثلاً به اولین اسم دارای اهمیت، ارجاع

دهیم. در بعضی موارد هم ترکیبات فعلهای مرکب را ذیل همان فعل می آوریم. تا اینجای کار را می دانیم و از پیش مدون کرده ایم که بی شک در ضمن تدوین فرهنگ تا حدی عوض می شود و اشکالات نظری و کاربردی آن را پیدا و تعدیل می کنیم. از کسانی که نظری در این باره دارند و این صحبت های من را می خوانند خواهش می کنم نظر خود را چه کتبا، چه از طریق تلفن گویای فرهنگستان و چه به طور حضوری در اختیارمان بگذارند.

# انتشارات فرهنگ تارا

منتشر کرده است:



انتشارات فرهنگ تارا

حاجت خضم



مجزه اندرزی انگشتان  
در شفا بخشی دردما



حاجت سوم



زندگی ساز  
(مهلا احساسات)



حاجت دوم

مرکز پخش: مروارید، خیابان انقلاب، روبه روی دانشگاه تهران.  
تلفن: ۶۶۴۰۰۸۶۶ - ۶۶۴۱۴۰۴۶ - ۶۶۴۶۷۸۴۸